

میزگرد تجزیه و تحلیل جراید فارسی اروپا

دیباچه

مباحثی که زیر عنوان «میزگرد تجزیه و تحلیل جراید فارسی اروپا» در اینجا ارائه می شود حاصل گفت و گو و مباحثه علمی شماری از صاحب نظران تاریخ مطبوعات فارسی است که در بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران برگزار شده و پس از پیاده شدن از روی نوار کاست و اصلاح و ویرایش مختصر بدین صورت ارائه می شود.

در این میزگرد، سنگینی و محوریت مباحثه ها بیشتر روی جرایدی مانند کاوه، ایرانشهر و نامه فرنگستان است، بقیه جراید کمتر مورد توجه قرار گرفته یا اصلا بحث نشده اند.

شرکت کنندگان اصلی میزگرد عبارتند از آقایان محمد گلبن، رحیم رئیس نیا، عبدالمجید معادیخواه، ماشاءالله شمس الواعظین، مسعود

تاریخ انتشار: ۱۳۷۱
شماره: ۱۰۰
قیمت: ۱۰۰۰ ریال
محل انتشار: تهران
تلفن: ۸۱۰۰۰۰۰۰

خلافیت

THE KHLIFAT
مجله علمی و فرهنگی

پیر ۱۳۷۱، ۲۲ تیرماه ۱۳۷۱

این شماره از مجله «خلافیت» در ۲۲ تیرماه ۱۳۷۱ در تهران منتشر شد. این شماره از مجله «خلافیت» در ۲۲ تیرماه ۱۳۷۱ در تهران منتشر شد. این شماره از مجله «خلافیت» در ۲۲ تیرماه ۱۳۷۱ در تهران منتشر شد.

این شماره از مجله «خلافیت» در ۲۲ تیرماه ۱۳۷۱ در تهران منتشر شد. این شماره از مجله «خلافیت» در ۲۲ تیرماه ۱۳۷۱ در تهران منتشر شد. این شماره از مجله «خلافیت» در ۲۲ تیرماه ۱۳۷۱ در تهران منتشر شد.

کوهستانی نژاد به عنوان مدیر جلسه و شمار دیگری از خانم ها و آقایان علاقه مند که نامشان در متن آمده است و از همه آنان سپاسگزاری می شود.

یاد

کوهستانی نژاد: موضوع این میزگرد مطبوعات ایرانی در اروپاست. یعنی مطبوعات فارسی‌زبانی که در فاصله بین از ابتدا تا سال حدود ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ در اروپا چاپ می‌شده است.

معیار اصلی ما برای این تقسیم‌بندی شروع انتشار مطبوعات چاپ‌گرادر اروپا به زبان فارسی است. از حدود سال ۲۶-۱۹۲۵ موجی از جراید چاپ‌گرادر برلین آلمان و بعد نقاط دیگر شروع به چاپ می‌شود که ما، بنابر شرایط و احوال خاص خودش در فرصت دیگر به بررسی آن می‌پردازیم. ولی در اینجا ما نشریاتی را هدف قرار دادیم که از حدود زمان سیدجمال‌الدین اسدآبادی به بعد چاپ می‌شده‌اند تا آخرش هم که ایرانشهر بوده تا حدود سال ۵-۱۳۰۴ بوده است.

بحثی که ما در این جلسه خواهیم داشت روالش به این ترتیب است که ابتدا آقای گلبن یک بحثی در مورد آن دو سه نشریه‌ای که در تبعید منتشر شده‌اند شرح بدهند. بعد بنده یک بحثی دارم در رابطه با ارزش ادبی دو نشریه مهم کاوه و نامه فرنگستان و تأثیری که بر مطبوعات ما گذاشتند. بعد از آن ما می‌آیم، یک بحث آزاد خواهیم داشت با استفاده از نظرات دوستان و صاحب‌نظرانی که اینجا هستند که مطبوعات ما وضعیت‌اش در اروپا به چه شکل بوده، در اروپا به چه دلیل مطبوعات فارسی رشد کردند و این گرایش‌ها را داشتند. این قسمت اول میزگرد است.

در قسمت دوم بحث، آقای «رئیس‌نیا» لطف می‌کنند و در رابطه با موضوع نقش آذربایجانی‌ها در مجله کاوه بحثی را دارند و ارائه خواهند داد. از تبریز ایشان آمدند و الان از فرودگاه دارند می‌آیند و ارائه خواهند داد.

پس از آن هم طبق برنامه‌ای که ما داشتیم آقای جعفری خانقاه باز هم در مورد مجله کاوه بحث کردند ولی متأسفانه امروز صبح ایشان زنگ زدند که من نمی‌توانم بیام. در ادامه بحث آقای رئیس‌نیا، ما بحث آزاد خودمان را ادامه می‌دهیم روی آن موارد دیگری که هست و اینها. من صحبت را در هر صورت کوتاه می‌کنم، در خدمت استاد بزرگ آقای محمد گلبن هستیم.

صوراسرافیل و روح‌القدس در تبعید

گلبن: من درباره روزنامه صوراسرافیل و روح‌القدس صحبت می‌کنم. این دو روزنامه هر دو شان در انقلاب مشروطیت تأثیرگذار بودند علتش هم این بود که یکی از کسانی که به وضع روزنامه‌نگاری زمان آشنایی داشت با این دو تا روزنامه همکاری داشت. مرحوم دهخدا مدتی سردبیری روزنامه صوراسرافیل را داشت و پنهانی هم روزنامه روح‌القدس را راهبری می‌کرد.

درباره روزنامه صوراسرافیل: مرحوم تقی‌زاده می‌نویسد که من وقتی در تهران با آقای میرزا قاسم صوراسرافیل برخورد کردم، میرزا قاسم تبریزی که بعد به صوراسرافیل معروف شد، گفت من یک دبیری می‌خواهم که بتواند چیز نویس باشد، جوانی را پیدا کردم که شما اگر بتوانید با ایشان

بر خوردی داشته باشید و ایشان هم نوشته‌ای داشته باشد و امتحان بکنیم ما می‌توانیم ایشان را به عنوان دبیر برای خودمان استخدام کنیم. دهخدا آن موقع در دستگاه امین‌الضرب کار می‌کرده و منشی بوده و در قسمت راهسازی حقوق می‌گرفته. دهخدا را استخدام می‌کنند برای دبیری روزنامه صوراسرافیل.

روزنامه صوراسرافیل در تهران وقتی منتشر شد در سال ۱۳۲۴ موثر شد. علت اینکه این روزنامه شاخصیت زیادی داشت زمان‌شناسی دهخدا بود. دهخدا توانست در آن روزنامه حرف‌هایش را با زبان مردم بزند، با زبان مردم کوچه و بازار.

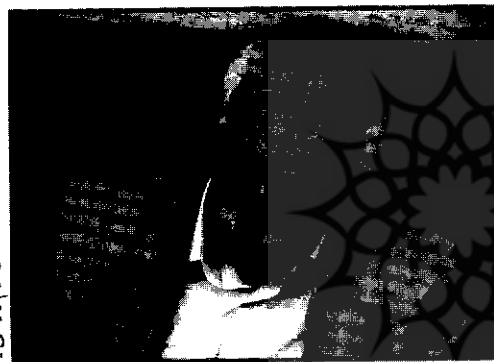
لقب «دخو» برای خودش انتخاب کرد، برای اسم مستعارش. علت اینکه ما قبل از مشروطیت حدود ۶۰ سال تاریخ روزنامه‌نگاری داشتیم که از روزنامه‌هایی که منتشر می‌شد، خبرشان این بود که مثلاً ناصرالدین‌شاه در کجا اتراق کرد، کی به بیلاق رفت، کی برگشت و بیشتر آن اخبار جامعه هم توش بود ولی مسئله‌ای که درباره ملت و مردم باشد در آن روزنامه‌ها نبود. ولی صوراسرافیل روزنامه‌ای بود که دهخدا در هر شماره‌ای از آن یا از زبان خودش یا از زبان دیگران یا نامه‌ای یا قطعه‌ای به اسم «دخو» می‌نوشت و این با زبان مردم بود. زبان مردم کوچه و بازار، در دهات، در شهر همه‌جا زبان دهخدا را می‌فهمیدند. این روزنامه در مجموع ۳۲ شماره منتشر شد. دو بار توقیف شد که مدیر آن میرزا جهانگیرخان که بسیار آدم باسواد و فاضلی بود و هیچ چیز هم از مال دنیا نداشت. دو بار روزنامه را توقیف کردند و در مجلس شورای ملی درباره یکی از مقالاتی که میرزا جهانگیرخان خودش نوشته بود سر و صدا کردند و روزنامه توقیف شد و حدود ۴ ماهی اسم میرزا جهانگیرخان را از مدیریت روزنامه برداشتند، دو مرتبه از شماره ۱۶ اسم میرزا جهانگیرخان در روزنامه هست که همکاریش را دو مرتبه شروع می‌کند، ولی شاخصیت این روزنامه به دوش دهخدا بود و دهخدا نویسنده و گرداننده اصلی روزنامه بود. این روزنامه طوری بود که مرحوم دهخدا می‌گوید من در دفتر روزنامه نشسته بودم دیدم پیرمردی از پله آمد بالا و گفت یک شماره روزنامه جدید را به من بدهید. شماره را دادم گفتم پدر چرا از این پله تو بالا آمدی، می‌گفتی من یک شماره می‌آوردم پایین بهت می‌دادم. گفت ای، تو روزنامه را بیاری پس ثوابش چه می‌شه؟ من روزنامه را می‌گیرم که هم یک چیز بفهمم هم ثواب ببرم.

مردم روزنامه صوراسرافیل رانه تنها از نظر شاخصیت اطلاعاتی که در جامعه داشت می‌خریدند عده‌ای هم معتقد بودند که این روزنامه ثواب دارد خریدش و کمک می‌کند از نظر خرید به جامعه فرهنگی. دهخدا در مدت نزدیک به یک سال که با این روزنامه همکاری می‌کرد راهی باز کرد که من در موقعی که درباره روح‌القدس و حبل‌المتین کار می‌کردم به این نتیجه رسیدم که ۱۲ روزنامه در فاصله یک سال از مرحوم دهخدا تاثیر پذیری داشتند و این روزنامه توانسته در ۱۲ تا روزنامه در

تهران و تبریز و حتی روزنامه معروفی که در باکو منتشر می شده به نام ملانصرالدین هم اثر بگذارد، به علت اینکه دهخدا ترکی هم می دانسته و خیلی از قطعات دهخدا به صورت دخو می نوشته، در ملانصرالدین هم ازش استقبال می کردند و تقلید می کردند.

روزنامه صوراسرافیل شاخصیت اش این بود که واقعا در همه جامعه ما رسوخ داشت نه تنها در جامعه تحصیلکرده و فرهنگی، تمام اقشار جامعه ما روزنامه صوراسرافیل را به علت زبان مردمی که دهخدا به کار می برد در این روزنامه، ازش استفاده می کردند.

وقتی که حبل المتین را دیگر نتوانستند در تهران بعد از به توپ بستن مجلس منتشر کنند، دهخدا به همکاری و پشتوانه یا قدرت تقی زاده به سفارت پناهنده شد و از ایران فرار کرد و به علت اینکه زبان فرانسه می دانست رفت در پاریس. وقتی رفت در پاریس، مویدا السلطنه پیرنیا به او نامه ای نوشت که مگر تنها در ایران می شد روزنامه منتشر کرد، و حالا اینجا مانمی توانیم روزنامه منتشر کنیم. بیا



رسم رئیس بیل

به سوئیس تا اینجا حبل المتین و صوراسرافیل را دوباره منتشر کنیم. دهخدا می رود به اورتون سوئیس و به مویدا السلطنه می گوید روزنامه نگاری هزینه داره من می توانم منابع و مطالب روزنامه را فراهم کنم ولی هزینه چاپ و مخارج دیگرش را ندارم. مویدا السلطنه به دهخدا می گوید: قلم از تو هزینه از من، شما شروع کن. روزنامه صوراسرافیل بعد

از اینکه ۳۲ شماره در تهران منتشر می شد ۳ شماره هم در سوئیس منتشر می شد. این سه شماره را اولین شماره اش که منتشر می شد مرحوم دهخدا شب به خواب می بیند میرزا جهانگیر خان گفته که چرا نگفتی جوان افتاد و از من که دوست تو و از نزدیکان تو بودم یاد نکردی در شماره اول صوراسرافیل چاپ اورتون؟ دهخدا آن شعر معروف «یاد آر آن شمع مرده» را می سازد که در شماره دوم صوراسرافیل چاپ می شود. سه شماره صوراسرافیل به همان شیوه ای که در تهران با همان سرلوحه منتشر می شود با مطالب تند و گویایی که در ایران منتشر می شد و مواد شماره چهارم هم فراهم می شود ولی اجازه نمی دهند شماره چهارم چاپ شود. علتش هم این بود که این روزنامه جزو دکتر اعلم الدوله ثقفی آنجا فرهنگی به فرانسه و فارسی منتشر می کرده و چون حروف فارسی داشته و حروفچین آنجا یک نفر عرب بوده جزو حروفچینی آن کتاب و فرهنگ روزنامه صوراسرافیل را هم چاپ می کرده، البته مخفیانه منتشر می کردند.

بعد از اینکه متوجه می شوند از تهران به سفیر ایران فشار می آورند که جلوی این روزنامه را بگیرد،

مواد شماره ۴ راهم مرحوم دهخدا فراهم می‌کند ولی اجازه نشر برای شماره ۴ نمی‌دهند و تعطیل می‌شود، بعد از آن مرحوم دهخدا ۱۲ یا ۹ روز بعد از اینکه سومین شماره صوراسرافیل را منتشر کرد، دو شماره روح القدس را نیز در اورتون منتشر می‌کند.

روح القدس اورتون شماره اولش را من سال‌های پیش گیر آوردم و منتشر کردم ولی شماره ۴ تا حالا دیده نشده، آن هم به علت این بود که مرحوم دهخدا، با روح القدس از شماره اول همکاری داشت ولی چون نمی‌توانست در آن روزنامه، (چون قرارداد رسمی داشت با میرزا قاسم خان تبریزی و میرزا جهانگیر خان شیرازی) نمی‌توانست در روزنامه روح القدس جایی از خودش اسمی ببرد. اغلب مقالات اساسی روزنامه روح القدس را دهخدا می‌نوشت ولی اسمی از او نیست، چون به علت قراردادی که با آنها داشت و نمی‌توانست.

روزنامه روح القدس در تهران ۲۸ شماره منتشر شد، مدتی بعد از صوراسرافیل نیز در تهران منتشر می‌شد. در سال ۱۳۲۵ آن هم با به توپ بستن مجلس تعطیل شد. علت اینکه مدیرش شیخ احمد تربتی طلبه خیلی تندروی بود و وقتی که مجلس را به توپ بستند می‌نویسند که در دفتر روزنامه اش اسلحه به دست گرفت در خیابان چراغ برق و چندین قزاق روس را کشت و موقعی که قزاق‌ها مجلس را به توپ بستند و برگشتند یکی از قزاق‌های روسی به نام پامانتوف، برادرش جزء کشته شدگانی بود که مدیر روح القدس با گلوله زده بود. می‌آیند در گاراژ را می‌شکنند روح القدس را داشتند قطعه قطعه می‌کردند که مردم می‌ریزند و نجاتش می‌دهند و می‌برندش به باغ‌شاه و مسئله‌ای که همه جا نوشتند که نیمه جان به باغ‌شاه رسید و آنجا کشتند و در چاه انداختندش. بعضی‌ها می‌گویند نه زنده زنده در چاه انداختند او را و آنجا مدتی همسایه‌ها از سر و صدای این مرد به امان آمدند و به دکتر امیراعلم پناه بردند که یک کاری کن که این مرد را از اینجا نجات بدهیم، یا به هر حال، یک کاری کنیم یا معالجه‌اش کنید یا از بین ببریدش ما به تنگ آمدیم. دهخدا به علت اینکه با روزنامه روح القدس در تهران همکاری داشت دو شماره هم در «اورتون» منتشر کرد که یک شماره اش دیده شد و شماره دومش تا حالا دیده نشده.

ارزش ادبی کاوه و فرنگستان

کوهستانی‌نژاد: خوب متشکریم خیلی ممنوتان هستم از توضیحاتی که فرمودید. اگر دوستان تکمله‌ای راجع به این بحثی که تا الان مطرح شد خصوصاً در مورد شماره‌های روح القدس و صوراسرافیل در اروپا، داشته باشند ارائه کنند. اگر نه که برویم سراغ بحث بعدی که ارزش ادبی مجلات کاوه و فرنگستان باشد.

ما در بحثی که می‌خواهیم اینجا داشته باشیم الان صحبتی است که در رابطه با ارزش ادبی دو

عنوان از نشریاتی که در اروپا به زبان فارسی چاپ می‌شدند یعنی کاوه و نامه فرنگستان بحث کنیم، البته به ایرانشهر هم اشاره خواهد شد ولی به‌ویژه من روی فرنگستان علاقه دارم به دلایلی که، کسانی که آنجا مقاله می‌نوشتند و هدفی که دارند. این بحث را آنجا مطرح می‌کنیم.

چارچوب کلی بحث ما در رابطه با بررسی مباحث ادبی در رابطه با شعرا، لغت‌شناسی، مباحث مربوط به ترجمه و شعرا و ادبیاتی هست که در مجله کاوه، چه دوره اولش و چه دوره دومش، چاپ شده و همچنین در آن یک سال فرنگستان اینها را ما به‌طور ویژه کار کردیم. این یک بحث، بحث دومی که اینجا می‌خواهیم روی آن بررسی کنیم این است که این مباحث که در این دو عنوان نشریه چاپ شد چه تاثیری بر ادبیات، روند ادبیات و رشد و تطور ادبیات در ایران گذاشت.

مبحث سوم این است که خود نگارش، طرز نگارش و نوشتار این دو مجله چه تاثیری از نشریات هم‌زمان فارسی‌ای که در ایران چاپ می‌شدند یا در نقاط دیگر چاپ می‌شدند گرفتند و چه تاثیری بر آن نشریات گذاشتند این سه تا مبحثی است که در چارچوب مطلبی که اینجا می‌خواهیم بحث کنیم، می‌خواهیم ارائه بدهیم.

بحث را از کاوه شروع می‌کنیم.

کاوه در هر صورت شماره اولش در برلین در جمادی‌الاول سال ۱۳۴۴ قمری سال ۱۲۹۵ شمسی چاپ شد و اولین عبارت‌اش شعری است که در هر صورت:

کی کو هوای فریدون کند

سر از بند ضحاک بیرون کند

این اولین عبارتی است که در کاوه چاپ می‌شود. ولی این شعر نه یک شروع یک مقاله ادبی بلکه شروع یک مقاله کاملاً سیاسی هست که در کاوه چاپ شد.

اساساً کاوه در سال‌های اول و دومی که چاپ می‌شد یعنی در سال‌های ۱۳۳۴ قمری و ۱۳۳۵ قمری یعنی حدوداً برابر با ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ شد تقریباً می‌شود گفت که مطلبی در رابطه با ادبیات و مسائل ادبی در آن وجود ندارد. غیر از یک مطلبی که در شماره سومش هست که چاپ می‌شود، اشعار کردی هست که می‌آورد که آن اشعار هم اشعار حماسی است و در شماره ۴ آن است. ۸ جمادی‌الاول سال ۱۳۳۴ قمری است. آن اشعار حماسی، سیاسی و جنگی است و بیشتر خطاب آن آلمانی‌ها هستند و روس‌ها هستند و چیز هست. این است که در شروع سال‌های اول و دوم ما بیش از آنکه با یک نشریه ادبی سروکار داشته باشیم و ادبیاتی تویش مطرح شود یک نشریه حماسی مقابل مان هست. یکی از چیزهای دیگری که در این دو سال در مجله کاوه چاپ شد رساله‌ای به



محمد گل

نام «رساله راه نو» است که این رساله از کاظم زاده تبریزی بوده در باب اصلاح خط فارسی بوده، این مجموعه آن چیزی است که در سال‌های اول و دوم کاوه وجود دارد. حالا چرا این دو سال این طوری بود کاوه، اساساً مجله کاوه از نظر ادبیات و چیزی که ما الان مورد بحث قرار می‌دهیم یک فراز و فرودی در انتشارش داشته یعنی اول یک مجله سیاسی بوده، یک مجله جنگی بوده با توجه به شرایطی که آلمانی‌ها وارد ایران شده بودند. جنگ جهانی اول به شدت گسترش پیدا کرده، فتوحات آلمانی‌ها خیلی سر و صدا به پا کرده بود، عثمانی‌ها به شدت قدرتمند بودند نظریه اتحاد اسلام مطرح می‌شود در آن دو سال، بعد از سال ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ که جنگ رو به اتمام می‌رود برمی‌خورد به حدود اواخر سال سوم کاوه و سال چهارم آن، این دوره اول سیاسی‌نگاری تمام می‌شود و دوره ادبیات‌نگاری مجله کاوه شروع می‌شود. در واقع اگر ما از این منظر به مجله کاوه نگاه کنیم باید آن یکی دو شماره آخر سال سوم، یکی دو تا مطلب توش وجود دارد و به‌ویژه سال چهارم از دوره اول مجله کاوه بود که بهترین است، یعنی در هر شماره‌اش میزان زیادی از مقالات و این جور چیزها چاپ می‌شده که در نوع خودش کم‌نظیر بوده، من به عنوان نمونه خدمت‌تان عرض کنم مثلاً در یک شماره مجله کاوه (شماره ۴ و ۵ که با هم چاپ می‌شد رمضان سال ۱۳۳۸ قمری بوده) چهار تا مقاله در زمینه ادبیات چاپ شده بوده که این چهار تا مقاله از نظر حجم ۱۵ صفحه از ۲۸ صفحه مجله را شامل می‌شده. یا فرض کنید در یک شماره دیگر مجله کاوه من خدمت‌تان عرض کنم در صفر ۱۳۳۹ قمری اکتبر ۱۹۲۰ میلادی چاپ می‌شده.

شماره ۱۰ سال پنجم‌اش هست چهار مقاله باز در زمینه ادبیات، تاریخ ادبیات، ادبیات و شعر و خط‌شناسی چاپ می‌شود که ۱۱ صفحه از ۱۶ صفحه مجله فقط مباحث ادبی و در رابطه با ادبیات داشتیم و این نشان می‌دهد که در این مجله چه دقت نظری و چه توجهی به مباحث مربوط به ادبیات داشته. من نمونه‌ای از کارهایی را که در این مجله می‌شده فهرست وار می‌خوانم و سرتیترهایی که دارد، یک تعداد مقالات متنوعی دارد در رابطه با شعر، ادبیات، ادبیات فارسی، معرفی شعرا و اینها هست، مثلاً ما از محمد قزوینی مقاله قدیمی‌ترین شعر فارسی بعد از اسلام را داریم، تدوین داستان ملی در شکل کنونی و مآخذ کتبی آن را داریم. مقاله بسیار جالبی بوده در ذی‌قعدة سال ۱۳۳۸ قمری ژوئیه ۱۹۲۰ چهار دوره زبان فارسی که در آن می‌آید و بررسی می‌شود، زبان و ادبیات فارسی چه ادواری را تا حالا پشت سر گذاشته، بحث می‌شود. یک نکته بسیار جالبی که هست ادبای بزرگ اروپایی به این مجله توجه داشتند، مثلاً کریستین سن مقاله‌ای می‌فرستد برای مجله به اسم «شعر پهلوی و شعر فارسی قدیم»، یا فرض کنید جمالزاده کتاب یکی بود یکی نبودش را، بخشی از کتابش را قبل از اینکه چاپ شود با عنوان «فارسی شکر است» را در آنجا چاپ می‌کند و سلسله مقالات، شعر قدیم از جمله چیزهایی است که اینجا هست این نمونه‌ای از

مقالاتی بود که در مجله کاوه در رابطه با ادبیات و مباحث مربوط به زبان‌شناسی بوده، کلمه لغات فارسی وجود دارد اینها می‌آمدند بحث می‌کردند رویش.

از جمله چیزهایی که اینجا هست فقه‌اللغه غربی هست و مباحث دیگر. مقالات زیادی هست، بحث ترجمه‌ای، ترجمه و مباحث مربوط به ترجمه از جمله سرفصل‌هایی بوده که در مجله کاوه بهش خیلی پرداخته می‌شده که نمونه‌ای از این چیزهایی که ما می‌توانیم بگویم یک مقاله‌ای بوده، ترجمه، سلیقه ترجمه که بین دو متن عربی، ترجمه دو متن عربی در هزار سال پیش و دوران سال‌هایی که کاوه در می‌آمد را کنار هم گذاشته بوده و با هم مقایسه کرده بوده که ببیند سلیقه ترجمه به چه نحو است. یا مثلاً فرض کنید قهوه‌خانه ثورات را ترجمه کرده بودند برداشته بودند چاپ

می‌کردند و اینها یا استفتائی کرده بودند از همه علما و فضلا در رابطه با اینکه ما کلمات فرنگی را چه جور بیاییم ترجمه کنیم در آن مجلات مان، در کتاب‌هایمان و این جور چیزها.

بحث دیگری و عنوان دیگری که در کاوه به آن توجه می‌شد معرفی کتاب ادبی بود، می‌آمدند کتاب ادبی را بحث می‌کردند، ارائه می‌کردند، نقد و بررسی می‌کردند که این یکی از نمونه‌های بسیار خوب نقد کتاب‌های ادبی بود که در این نشریه وجود داشت. از جمله چیزهایی که خیلی جالب بود در کاوه و بحث روی آن می‌کردند این بود که می‌آمدند ادبیات فارسی‌نگاری مثلاً دوره محمدشاه را می‌نوشتند، در کنارش هم فارسی‌نگاری آن سال‌های مقارن خودشان را



هم می‌نوشتند و این دو تا را با همدیگر مقایسه می‌کردند. البته من تذکر بدهم سال چهارم را ما اگر اوج سالی بدانیم که در مجله کاوه بهش توجه شد در رابطه با مباحث ادبی توجه شد، از آن به بعد به دلایل نامعلومی دوباره کاهش پیدا می‌کند بحث مربوط به ادبیات فارسی کاهش پیدا می‌کند، ولی با این حال آخرین مقاله‌ای که در مجله کاوه چاپ می‌شد غیر از آن فوق‌العاده‌ای که در می‌آید یعنی شماره ۱۲ سال دوم دوره جدیدش، آخرین مقاله باز مقاله‌ای بوده در رابطه با معرفی مشاهیر ایران که آنجا ارائه می‌شود.

آن مقاله بلندی بوده که کار کرده‌اند این یک چارچوب کلی از توجه مجله کاوه به زبان و ادبیات

فارسی بود. ولی بحثی که اینجا ما می‌توانیم در همین رابطه بیابیم مطرح کنیم (قبل از اینکه برویم به سراغ نامه فرنگستان) این بوده که در یک نگاه کلی در مجله کاوه در ابتدا اصلاً قرار نبوده این نشریه، نشریه ادبی باشد، قرار بوده نشریه، نشریه سیاسی باشد بعد که، این یک دفعه اوج می‌گیرد مباحث فارسی مطرح می‌شود. سوالی که اینجا هست چه دلیلی داشته که تقی‌زاده و دست‌اندرکاران که داشتند این نشریه را درمی‌آوردند توجه کردند به زبان فارسی، اینقدر برایشان اهمیت پیدا کرد که آقا جان پردازیم به این موضوع. چه خطری بودش که اینها در واکنش به آن خطر آمدند و این مباحث را مطرح کردند و این قدر هم حجیم مطرح کردند. بنده استنباطم این است که اگر دقت کرده باشیم سال چهارم می‌خورد به سال ۱۹۱۹، سالی بوده که یک موج به وجود آمده که خاورمیانه تقسیم شود، کردستان مستقل نشود یا آذربایجان یا فلان قسمت، یا فلان قسمت، داشت چارچوب جغرافیای سیاسی کشورها ترسیم می‌شد، جغرافیای سیاسی ای که فرض کنید سوریه از توش بعدها درآمد عراق از توی آن درآمد و کشورهای دیگر، امپراتوری عثمانی تقسیم شد.

در این وادی اینها احساس خطرشان این بود که ما بیابیم هویت فرهنگی و زبان خودمان را اثبات کنیم. این هویت فرهنگی کمک می‌کرد برای شناسایی ایران به عنوان یک کشور، کشوری که آن موقع تازه سپاهیان روس داشتند از شمال، خارج شده بودند و به شدت درون آن درگیری‌ها زیاد بود. من احساسم این است که آن عاملی که باعث شد تقی‌زاده و آن کادر فرهنگی کاوه به مقوله ادبیات فارسی پردازند آن هم با این شدت، این مسئله، مسئله جهانی بوده. به این دلیل بوده. این تصور ذهنی من است. برای همین بعدها که می‌بینید دیگر مشکل تقریباً دور شد و این خطر از ایران دور شد، یعنی خطر تجزیه یک مقدار دور شد، در سال ۱۹۲۰، مباحث کمتری می‌شد در رابطه با ادبیات فارسی، این در قسمت اول...

مبحث بعدی و عنوان بعدی که ما در این اختصاص به بررسی محتوای نامه فرنگستان دارد که در آلمان چاپ می‌شد.

مجله فرنگستان فقط یک سال دوره‌ای، یعنی ۱۲ شماره درآمد. سال ۱۳۰۳ تا اوایل سال ۱۳۰۴ هجری شمسی، این را یک عده دانشجو درمی‌آوردند، یک عده به قول خودشان محصل درمی‌آوردند، ولی کاملاً مشخص بود که اینها به احتمال بسیار قوی باید از بقایای مجله کاوه باشند، چون خط‌مشی مقالاتی که در آن چاپ می‌شد، به گونه‌ای بود که آدم حس می‌کند که در واقع، کاوه دارد ادامه پیدا و تسلسل پیدا می‌کند، همان‌طوری که ما احساس می‌کنیم وقتی ایرانشهر را می‌خوانیم احساس ما این است که این در واقع فرزند کاوه هست. ولی در رابطه با مسئله مجله فرنگستان و مباحث ادبی و ادبیات در مجله فرنگستان ما شاهد یک وقتی هستیم یعنی این را از اول، برای خودشون یک بحثی را تعریف کردند و مطابق همان هم شروع کردند رفتند جلو، نه کمتر و نه

بیشتر، و خوب، نویسندگان بزرگی هم اونجا بودند کسانی مثل جمالزاده، مشفق کاظمی، تقی ارانی و نفیسی و به نظر من یکی از بزرگ‌ترین هنرمندان ما اینجا مقاله می‌نوشته او هم حسن مقدم بوده که به اسم مستعار «نوروز» بوده و متأسفانه مورخان متوجه این عنوان چیزش نشدند.

حسن مقدم همانی است که تئاتر جعفرخان از فرنگ برگشته را نوشته و به نظر من پدر تئاتر ایران هست. مقالات بسیار زیبایی در فرنگستان در رابطه با تئاتر داره، معرفی تئاتر، نقدهای تئاتر و مباحثی که دارد، نویسندگان اینها بودند، خود این افراد مثل جمالزاده، مثل نفیسی، اهتمام خیلی زیادی به مسئله ادبیات فارسی داشتند و بعدها خودشان از بزرگان ادب فارسی می‌شوند. اینها در واقع بودند که به نظر من دور همدیگر جمع شدند یک مجله را در آوردند، آن هم ۱۲ شماره، مجله‌ای به نام فرنگستان که الان واقعا ما بعد از حدود چیزی نزدیک ۸۲ سال، ۳-۸۲ سال وقتی به عقب برمی‌گردیم نگاه می‌کنیم، یکی از پربارترین مجلات ادبی تاریخ مطبوعات ما هست که در آنجا چاپ شده. مباحثی که اینجا هست از نظر یکدستی نسبت به کاوه خیلی بهتر است، یعنی کاملا مباحث فرهنگی است و کسانی که در آنجا هستند از نظر توجه‌شان به زبان و ادبیات فارسی باز هم آن توجه ویژه را دارند، ولی نکته خیلی مهمی اینجا هست. اگر ما سال چهارم کاوه را معیار و مقیاس قرار بدهیم، در فرنگستان آن حساسیت به زبان فارسی وجود ندارد، در سال چهارم کاوه یک حساسیت بسیار عجیب غریبی، مثل اینکه با هر شماره می‌خواستند بگویند آقا جان ما هم هستیم، ولی در فرنگستان نه، انگار این خطر از سر گذشته و حالا می‌خواهند در یک آرامشی مباحث فرهنگی و بحث‌های خودشان را انجام بدهند. این به همین دلیل، به این آرامشی که داشته مجله فرنگستان بحث‌هایی هم که می‌کند عمق خیلی بیشتری دارد نمونه‌هایی که می‌دهد این است که این ۱۲ شماره‌ای که درمی‌آید از مجله فرنگستان از نظر ادبیات و مباحث مربوط به ادبیات، یک نمونه‌اش از نگرش کسانی هستند که فردا وارد، سکاندار ادب فارسی شدند همه شون کسانی بودند که به نوعی تاثیرگذار بودند. این بخش اول بحث ما در شناسایی خود مجله فرنگستان و مجله کاوه.

بحث دوم مان این است که اینها چه تاثیری بر زبان و ادبیات فارسی دوره خودشان گذاشتند یعنی چه تاثیری بر موجی گذاشتند که در ایران بوده و یا بعدها پیدا شده.

ببینید، البته دوستان بهتر می‌دانند، در آن موقع یک موج نوگرایی در ادبیات ما شروع شده بود، همین‌طور در همه چیز یک موج نوگرایی و اصلاحات شروع شده بود.

وقتی تقی‌زاده و عده‌ای از دوستانشان می‌آیند دور هم جمع می‌شوند و «کاوه» را درمی‌آورند، اول کاوه سیاسی و بعدا کاوه سیاسی به دلایلی که خودشان بهتر می‌دانند تبدیل به یک مجله ادبی می‌شود، این متن را اگر ما بخوایم شباهت خیلی زیادی به «مجله دانشکده»‌ای داشته که در ایران

چاپ می‌شده، یعنی این مجله دانشکده هم که در ایران چاپ می‌شده احساس این است که اینها تقریباً افکار و عقایدشان این بوده که با همدیگر کار کنند و بتوانند یک چارچوب‌هایی برای ادبیات فارسی نگاه دارند.

نکته اساسی نگاه اینها بوده به موضوع. مقوله‌ای که اینها نگاه می‌کردند تا آنجایی که من دقت کردم بیش از آنکه خود ادبیات موضوع باشد، مسئله نماد هویت علمی مورد نظر بوده.

یعنی اینها بیش از آنکه اهتمام این را داشته باشند که مثلاً این بیت از شعر حافظ چی بوده، چی نبوده، این مثلاً چند نوع کتابت دارد یا فردوسی چند نوع کتابت دارد یا ندارد، بیش از اینکه این را بخواهند ثابت کنند، می‌آمدند ثابت می‌کردند که مثلاً اولین شعر فارسی ۸۱ سال بعد از ظهور اسلام ما داریم. یکی دو سه تا مقاله مفصل نوشته شده که دو بیت شعر را در یک شعر عربی پیدا کردند که بگویند این فارسی بوده.

یعنی آن چیزی که آنها بهش توجه داشتند نماد هویت ملی بود که در آن زمان در آن منحنی پایین قدرت قرار داشت. یعنی در ضعیف‌ترین وضعیت قدرت سیاسی خودش قرار داشت. هویت ملی اش دستخوش این شده بود که یک سو، کشورش روس‌ها و بعد شوروی بودند. یک سو هم انگلیسی‌ها بودند، یک سو هم عثمانی بود و مانده بودند که با اینها چه کار کنند.

این مبحثی که نگاه اینها بود و توجه داشتند این بود که بیایند و مباحثی را طرح کنند و ترویج کنند تا به نوعی هویت ملی را از ادبیات استخراج کنند برای همین موجی که اینها دنبالش بودند، موج مباحث درگیر شونده ادبی نبود چیزی که مثلاً در دهه ۴۰ داریم، در دهه ۵۰ داریم، موج اثباتی بود. این موج بود که ما این هستیم برای همین تا آنجا که من دیدم حداقل در کتاب‌های ادبیات که از آن زمان مانده این موج کاملاً وجود دارد. یعنی اگر مثلاً دهه اول ۱۳۰۰ کتاب ادبی چاپ شده مدام ما ببینیم دارد ثابت می‌کند که آقا قبل از اسلام هم ما ادبیات داشتیم بعد از اسلام هم داشتیم، این ما بودیم که تاثیر گذاشتیم. شما ببینید فردوسی‌ای که در کاوه مطرح می‌شود و سعی می‌کند ارزش تجلیل شود، این تجلیل‌های کاوه را که ببینید، شما سال ۱۳-۱۳۱۲ و آن کتاب‌ها و چیزهایی را که نوشته شد بخوانید، شباهت خیلی عجیبی با آن چیزی دارد که ۱۴ سال پیش در کاوه چاپ شده و این نشان می‌دهد که آن مقالات و آن نگاه و آن افرادی که آنجا بودند، آن خط‌مشی را گرفتند و تاثیرگذار بودند و کشیدند و ادامه دادند، تاثیر خودشان را بر ادبیات فارسی گذاشتند. برای همین من می‌خواهم خدمت‌تان عرض کنم که مجله کاوه و همچنین مجله فرنگستان در ادامه مجله کاوه و البته اگر بخواهیم دقیق‌تر هم ببینیم مجله ایرانشهر که کاملاً به صورت مشترک این سه تا عمل می‌شدند، اینها تاثیر نگاه‌شان به زبان و ادبیات فارسی نمادیک هویت ملی بود، همین راهم ترویج کردند و تاثیر زیادی بر روند ادبیات فارسی در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ گذاشتند. تا

موج بعدی باید منتظر باشیم که در دهه اوایل ۳۰ و ۴۰ شروع شد که آن مباحث درگیری ادبیات آن مباحث که مربوط به خودش بود.

یک نکته دیگری که اینجا هست بحث مطبوعات است. یعنی فارسی نگاری کاوه، فارسی نگاری فرنگستان چه تاثیری بر مطبوعات فارسی زبان همزمان خودش باقی گذاشت. این بحثی است که به نظر من به خصوص با توجه به اینکه ما تاریخ مطبوعات را داریم کار می کنیم، اهمیت خیلی زیادی دارد. ببینید اولین شماره مجله کاوه را سال ۱۳۳۴ قمری، ۱۲۹۵ شمسی فرض کنیم و آخرین شماره فرنگستان را اوایل سال ۱۳۰۴ شمسی فرض کنیم، در این دوره شاهد یکی از پررونق ترین دوره های شکوفایی مطبوعات در ایران هستیم، خصوصا از سال ۱۲۹۸ که اصلا انفجار شد. یعنی واقعا مطبوعات فارسی زبان چه در داخل ایران و چه در خارج ایران فراوان شدند. از نظر عنوان، از نظر مباحثی که عنوان می کردند و از نظر انواع و اشکال جراید نگاری در ایران. در این گیر و دار، در این غوغای مطبوعاتی که درست شده بود، در این غوغای آزادی



مناشاهالشمسی الراعظین

که بود که بعد از جنگ جهانی اول تا اوایل دوره سلطنت رضاشاه، کاوه ادبیات و نوع نگارش آن می شد گفت تقریبا کم نظیر بود، نوع نگارش این نشریه، نوع کلماتی که به کار می برد، جمله سازی که به کار می برد چه سال اول، سال دوم تمام سال هایش، تا اوایل سال ۱۳۰۰ که آخرین چاپ شده، کاملا مشخص است دارد تحول ایجاد

می کند در ادبیات، در نشریه نویسی، در کلام و جملات ادبیاتی این نشریه نوع مقالاتی که چاپ می شود. ما اگر کاوه را نگاه کنیم چند سال بعدش دو یا سه سال بعدش به نشریاتی که از اوایل سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳ چاپ شدند نگاه کنید مقالاتی هم که در این نشریات دارد چاپ می شود، نوع عبارت پردازی هایش تغییر کرده نسبت به مقاله هایی که در مجله های آفتاب یا ارشاد در قبل از جنگ جهانی اول چاپ می شده. این مشخص است که این موجی که کاوه ایجاد کرد با آن قدرتی که داشت در نشریه نویسی اش، تاثیر خودش را بر مطبوعات فارسی زبان در ایران باقی گذاشت. از نوع نگارش ادبی، از حیث مقالات و نگاه ادبی که دارد ما بعد از، یعنی در حین اینکه داره کاوه منتشر می شه، در مطبوعات ایران اول از این کاوه خیلی نقل قول می شود، خیلی مقالاتش مدام دارد نقل می شود و چاپ می شود. ثانیا نوع، عین همان مقالات مشابه همان مقالات در مطبوعات فارسی هم دارد چاپ می شود. همین طور فرنگستان، فرنگستان وقتی

مطالبش چاپ می شود شما اگر دقت کنید بعد از ۱۳۰۴ ما یک موج مطبوعاتی خیلی خوب ادبی داریم. مجلات وزین ادبی و فرهنگی و هنری داریم. اصلاً تیربندی هاش، نگاهی که هست، دقیقاً همان است که در فرنگستان است مثلاً مجله بلدییه، درست است اسم آن مجله بلدییه است ولی مقاله نوشتن هایش عین فرنگستان است. انگار که برداشته آن را گذاشته جلوش نوشته. این است که تاثیر گذاری این دو مجله بر روند حیات مطبوعاتی ما به رغم اینکه دور بودند از ایران و هر دو در برلین چاپ می شدند و خوب امکانات ارسال آن موقع کمتر بوده نسبت به الان و به ویژه دوره شان هم خیلی کوتاه بوده، تاثیر گذاری این دو مجله بر حیات مطبوعات ما تاثیر گذاری بسیار بالایی بود، آن هم به نظر من به دو دلیل بوده. اول اینکه افرادی که این را در می آوردند خودشان از بزرگان ایران بودند و هر کدو مشان یک یلی بودند و یک الگو ایجاد کردند برای مطبوعات آن زمان، و اگر نگاهمان هم درست باشد حتی بعدها هم یک الگویی که می تواند بعدها کمک کند به مطبوعات مان.

این یک نکته، نکته دوم به خاطر این بود که اینها در فضایی داشتند صحبت می کردند که فضای آزاد بود. فضای اروپا بود و از آن محیط خودشان هم برداشت خیلی خوبی داشتند. یعنی توانستند این تاثیرات محیطی را بگیرند و در ذهن خودشان وارد کنند، محصولی که بیرون می دهند محصولی باشد که واقعا در تارک ادب فرهنگ و به ویژه مطبوعات ایران زمین، ایرانی و فارسی زبان همیشه وجود دارد و درخشنده است.

بایسته های پژوهشی مجله کاوه

معادیه خواه: خوب طیب الله. قطعاً دوستان بحث هایی دارند. من عذر می خواهم که شاید به اصطلاح برای اینکه یک مشکلی را پیش بینی می کنم، تصور بنده این است که اگر ما بخواهیم در واقع با یک نگاه تاریخ پژوهی مطبوعات گذشته را در مقطع های مختلف ببینیم، یک نیاز مبرمی به فضا سازی داریم. یعنی اگر ما هر مطبوعه ای را، هر نشریه ادواری را به عنوان یک متن تلقی کنیم که این متن را می خواهیم باز کنیم و رمزگشایی کنیم باید ببینیم این متن در چه فضایی پدید آمده و چه عواملی بر آن تاثیر گذاشته. چند نکته را من عرض می کنم که البته امیدوارم دوستان دیگر مانند آقای شمس الواعظین که در مطبوعات بالاخره یک مقداری یک فضایی را دقیق تر لمس کردند و بقیه دوستان که از زاویه های دیگر نگاه می کنند، بالاخره در برخورد با بحث هایی که می شود شاید یک زاویه نگاه دیگری پیدا شود.

من تصورم این است که یک پرسش اساسی مربوط به «کاوه» این است که بالاخره چقدر آلمان در این نشریه تاثیر گذاشت. یعنی به هر حال فضای جنگ جهانی اول، موضع گیری متحدین و متفقین

چه تاثیری داشته است. موضع گیری کاوه صدر در جهت آلمان بود. صدر صد، یعنی بی قید و شرط تا آنجایی که در واقع اصرار دارد که ایران باید بجنگد. که خوب از نظر سیاسی معلوم است این خیلی حرف بی ربطی است. یعنی معلوم است که ایران اگر آن موقع وارد جنگ می شد چه بلایی سرش می آمد. ولی کاوه اصرار دارد که حتما باید ایران وارد جنگ شود، نه با انگیزه پیروزی بلکه با انگیزه انتقام. روی این هم خیلی سعی می کند لفاظی کند و تخطئه کند سیاست بی طرفی را این البته، اصلا نمی شود الان بحث اش را به اصطلاح باز کرد، احتیاج به یک پژوهش جداگانه دارد، که خود اینکه ما بایسته های پژوهش را در این زمینه فهرست کنیم، خودش یک کاری است ولو اینکه ما خودمان نتوانیم از عهده اش برآیم. یعنی اینکه سیاست بی طرفی چه منطقی داشت و اگر ایران وارد جنگ می شد آن جوری که کاوه دعوت می کند خیلی هم تند دعوت می کند، چه اتفاقی می افتاد و آیا این دیدگاه تقی زاده بود یا خواست آلمان؟ این یک پرسش بسیار اساسی است در مورد کاوه که خیلی سرنوشت ساز است. هر جوری ما به این پرسش پاسخ دهیم در واقع خیلی چیزها را روشن می کند، باید ناسیونالیستی را که در حقیقت از اینجا گفتمانش شکل می گیرد و سیاستش تقریبا سیاست حاکم بر دوره پهلوی هاست این ناسیونالیسم را باید شناخت. یعنی خیلی یک سو به این مسئله نگاه نکرد. یعنی طبقه بندی گفتمان های مربوط به ناسیونالیسم، این ضرورتی است که تا اتفاق نیفتد ما گفتمان کاوه را نمی توانیم ارزیابی کنیم، یعنی مثلا فرض کنیم ممکن است یک گفتمانی در مورد سوسیالیسم باشد اما تفاهم با اسلام داشته باشد. یا گفتمانی هم ممکن است نفی کند، یعنی به اسلام به عنوان یک عامل عقب افتادگی در ایران و نابود شدن و آخ و افسوس خوردن که آخ، بالاخره ما چه چیزهایی از دستمان رفت، این دو تا گفتمان با هم متفاوت است. گفتمان کاوه تقریبا موضع اسلام ستیزی دارد. یعنی حالا مواردش را حالا از آن جایی که بالاخره فاجعه اینکه درفش کاویانی در قضیه تهاجم اعراب از بین رفت و به دست آنها افتاد و چه شد و چه نشد و اینها. خوب این هم یک موضوع تحقیق است.

یعنی در واقع باید تکلیف اش روشن شود. من اصلا حکم صادر نمی کنم فقط می گویم اینها اگر روشن نشود نمی شود کاوه را ارزیابی کرد.

ناسیونالیسمی که در واقع سیاست پهلوی شد یا به اصطلاح بحث اساسی دارد و کارهایی شده درباره اش، مثلا مرحوم آقای مطهری تقریبا «خدمات متقابل اسلام و ایران» را در پاسخ به همین سیاست نوشته. البته یک کار بسیار ارزشمند در سطح کار فردی است، اما این مسائل اگر بخواهد روشن شود در یک نهضت فرهنگی که کارها از حالت تحقیقات و پژوهش های فردی بیرون بیاید و شکل اساسی تری پیدا کند نیاز دارد. بنابراین، اول طبقه بندی گفتمان های مربوط به ناسیونالیسم هم یک ضرورتی است که تا اتفاق نیفتد ما خیلی نمی توانیم کاوه را محققانه ارزیابی کنیم.

جدال سنت و تجدد

محور دیگری هم که در اینجا هست ستیز تجدد و سنت است که در واقع تا فضایش بازسازی نشود خیلی از این کارها رانمی شود درست فهمید و نمره داد و ارزیابی کرد. داستان این ستیز هم، خودش البته کار شده نه اینکه کار نشده باشد، ولی باز هم جای خالی دارد، یعنی نیاز به کار دارد. من فقط یک پرائتر باز می کنم که اصلا علت اینکه ما وارد بحث تاریخ مطبوعات شدیم و این دوره جدید یاد یک تاریخچه دارد. تاریخچه اش این است که یک متنی که مربوط به سیدجمال واعظ بود به نام روزنامه الجمال، این متن در واقع همزمان با مشروطیت منتشر شده بود، دوستان گفتند آن را منتشر کنیم. این در واقع منبرهای سیدجمال واعظ بود، درست است که حالت مطبوعات داشت اما این منبرهای او بود تبدیل شده بود به یک روزنامه.

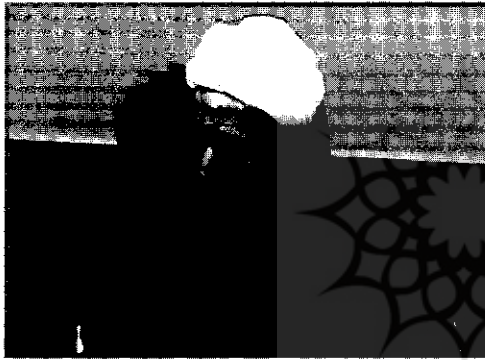
ما در واقع آنجا گفتیم که خیلی خوب این مثل یک برزخی است بین دو حوزه. یعنی ما یک حوزه ای داریم منبر است، یک تریبون شفاهی که در فرهنگ سازی تاریخچه خیلی مفصلی دارد. یک حوزه دیگر هم داریم که حوزه مطبوعات است که «حوزه قلم» است یعنی بیان و قلم، و این دو تا در واقع باید بهش پرداخته شود. تفاوت هایی که اینها دارند خودش موضوع یک پژوهش است. یعنی پژوهش اساسی می خواهد. تفاوت هاشان، یعنی مثلا فرض کنید حوزه منبر و سخنرانی و اینها، مخصوصا شکل سنتی اش مخاطبش بیشتر عامه مردم بودند، حوزه قلم و مطبوعات مخاطبش بیشتر نخبگان بودند.

این به این شکل تقریبا اتفاق افتاده مسئله، یکی اش در زمان خودش در کمیت اثرگذارتر بوده، یکی اش ماندگارتر بوده. یعنی ما الان منبرهای خیلی از آن کسانی که کلی در فرهنگ ایران، چه مثبت چه منفی، تاثیر گذاشتند منبر هاشان را دیگر نداریم، حالا الان ضبط صوت پیدا شده و می ماند اما آن موقع نبوده. اما مطبوعات را داریم. حالا این پرائتر را از این نظر باز کردم که یک جنگ بین تجدد و سنت بوده که یک طرف جنگ خیلی وارد حوزه مطبوعات نشده، از تریبون منبر استفاده می کرده. این طرفش هم قلم دارهایی هستند مثل تقی زاده و به اصطلاح حالا از افراطی ترینشان تا متعادل و اینها. یک طرفش هم یک میدانی است که این میدان را تا شناسیم نمی دانیم داستان این ستیز و جنگ چی بوده. چون مثلا گاهی توی کاوه شما می بینید که صدای داد و فریادش از هوا بلند می شود ای فلان، به اصطلاح فحاشی است به عوام در واقع. اما اینکه این، دلش از کجا پُره، از کجا به اصطلاح ناراحته که این جور برخورد می کند را تا آن میدان جنگ را شناسیم و ستیز را نمی توانیم در واقع این بخش اش را در بیاوریم.

آن وقت یک بخش اش هم این است که کاوه خیلی با صراحت تاکید دارد بر اینکه حتما ما باید نسخه غرب رای چون و چرا اجرا کنیم، این را خیلی روش تاکید دارد، خوب این از آسیب شناسی های

مسئله است. یعنی در واقع اگر ما از اولی که اقتباس می‌کردیم تمدن و فرهنگ غرب را، کسانی بودند که روی این بی‌چون و چرایی نقدی تاکید نمی‌کردند حساسیت از این طرف این قدر پیدا نمی‌شد که این قدر میدان جنگ شعله‌ور شود. این هم یک بخشی است که در واقع باید بهش پرداخت. یعنی آنهایی که به طور کلی به غرب نه می‌گویند اصلاً نباید، حتی کارد و چنگالش را هم باید ریخت دور و فلان تا نوبت نرسد به چیزهای دیگرش. این یک خط است، یک خط هم خط کسانی است که می‌گویند مطلقاً، بی‌چون و چرایی پذیریم. وسط این دو هم یک خط دیگری است. یعنی یک خط سومی هم هست که می‌گوید از خویش استفاده کنیم جنبه منفی‌اش را بگذاریم کنار. تا این سه خط و قلمرو و شعاعش و پرچمدارها و دعوتگرهایش شناخته نشوند آن وقت جایگاه کاوه و مسائل دیگرش روشن نمی‌شود. به اصطلاح حالا یک جزئیات دیگر است که من به دلیل اینکه خیلی طولانی صحبت کردم ازش می‌گذرم، فقط آن دلسردی از سیاست که در بخشی از

کاوه خیلی خودش را نشان می‌دهد. البته می‌گوید ما تخطئه نمی‌کنیم آنهایی را که در حوزه سیاست‌اند و اینها. آن دلسردی هم یک داستانی دارد، این ناکامی اصلاحات مشروطه را اگر ما با همه ابعادش شناسیم این دلسردی را که از کجا پیدا شده و چه جور شده، نمی‌شود به طور دقیق شناخت. جای علت و معلول را هم در مسئله تحول ادبی در



عبدالمجید مغانجو

ایران عوض نکنیم. یعنی نهضت مشروطه خودش یک علتی در تحول ادبی در ایران بود. مثل هر جنبش پیروزی در هر جای تاریخ یک جنبش سیاسی اجتماعی به پیروزی برسد پشت سر آن لاجرم یک تحول ادبی هم هست. اگر آن را نادیده بگیریم و همه سهم را به کاوه بدهیم آن وقت دچار یک گزافه‌گویی می‌شویم. بخشی از جزئیات هم ازش می‌گذارم. حالا آقای شمس‌الواعظین هم چیزهایی یادداشت کردند که لابد می‌فرمایند.

کوهستانی نژاد: من یک جمله‌ای فقط بخوانم قبل از آقای شمس‌الواعظین. این نظری که شما گفتید در رابطه با کاوه که خیلی اروپایی مآب بود ما در نامه فرنگستان هم داریم. این جمله را فقط دو خط است بخوانم. در سرمقاله شماره اول مجله فرنگستان است که می‌گوید ما می‌خواهیم ایران را اروپایی نماییم، ما می‌خواهیم با حفظ مزایای اخلاقی ذاتی ایران این سخن بزرگ را به کار بیندیم که ایران باید روحا و جسماً، ظاهراً و باطناً فرنگی مآب شود. آقای شمس‌الواعظین در خدمت‌تان هستیم!

معادپخواه: این نکته‌ای که جنابعالی فرمودید راجع به همان مسئله غریب‌دگی و در واقع روح از غرب سراپا تقلید کردن است. واقعیت این است که ظاهرآ تجددخواهان آن دوره چاره‌ای جز این نداشتند و در واقع بیان این نکته به این شکل افراطی نمی‌دیدند. من این موضوع را از اینجا متوجه شدم که نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده را می‌خواندم. تقی‌زاده آدم بسیار محافظه‌کاری بود و بسیار سنت‌گرا، سی و چند سال در غرب زندگی می‌کرد. ولی همچنان معلوم نبود که این فرنگی است. آنجا تشویق می‌کند تقی‌زاده را، به این دلیل می‌گوید بسیار خوب کردی باید این را حتماً می‌نوشتی. من در یک جایی صحبت شده به دوستانی که مخالف بودند گفتم که شما نباید مخالفت کنید آقای تقی‌زاده بهترین حرف را زده، و باید این را هم می‌گفته، من فقط این را خواستم بگویم.

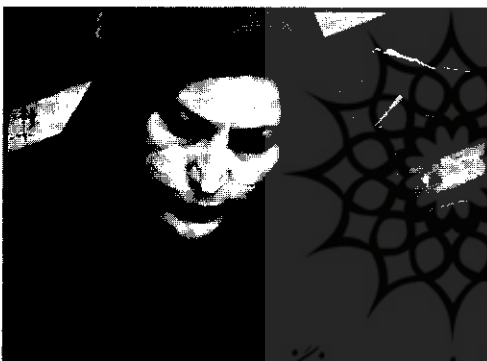
من فقط طرح مسئله کردم برای حلش باید بحث را خیلی جدی بگیریم، باید فضا را با همه جزئیاتش بازسازی کنیم تا بتوانیم ببینیم قضیه چه.

کوهستانی نژاد: آقای شمس بفرماید!

شمس الواعظین: خیلی ممنون، من استفاده کردم از فرمایشات جناب گلبن، خیلی قابل توجه بود. عرضم به حضورتان که ما هر چه تلاش می‌کنیم رکن چهارم را یعنی عنوان مطبوعات و نشریات، رکن چهارم دموکراسی را جدا کنیم از سیاست و اینها می‌بینیم که اصلاً نمی‌شود. هر کاری بکنیم و به هر جایی که تاریخ را هم نگاه کنیم حتی نشریات ادبی و اینها علل انتشارش را و عدم انتشارش را، توقف و باز انتشارش را هم عاملش را هم سیاسی و اینها می‌دانیم. یعنی نشان می‌دهد که این رکن چقدر وابسته است به سیاست. اگر چه خیلی‌ها و حرفه‌ای‌ها تلاش می‌کنند این را از عرصه سیاسی جداش کنند. مثلاً من در فرمایشات آقای کوهستانی هیچ عنصر سیاسی یا ربط سیاسی بین نشریات موجود و نشریاتی که خودشان رویش مطالعه کردند مثل نامه فرنگستان و اینها و سیاست ندیدم. خیلی حرفه‌ای اسم و عنوان و مسائل فنی و اینها. حال آنکه اصلاً بستر و فضای سیاسی آن دوران در انتشار و عدم انتشار کاوه و صوراسرافیل در ایران خیلی موثر است که می‌خواهم به آن پردازم. تحت عنوان یک سوال، به صورت یک پرسش. ولی یک نقدی دارم به فرمایشات جناب معادپخواه، می‌خواهم یک جایی این بحث روشن بشود قبل از ورود در بحث‌های دیگر. به قول خود ایشان تکلیف‌اش روشن شود، اگر ما وارد رسانه‌های غیرنشریات مکتوب شویم، خطرناک است. یعنی وارد یک عرصه دیگری خواهیم شد. یک کسی دیگر می‌آید می‌گوید خوب رسانه رادیو که از سال فلان آغاز شد چرا وارد این حوزه پژوهش خودتان نمی‌کنید؟ چون «رسانه منبر» که یک رسانه انحصاری روحانیت بوده و یک طرفه هم بوده اجازه خبر هم نمی‌دادند به کس دیگر که از این وسیله استفاده کند، پاسخ به نشریات متجدد یا رسانه مدرن مکتوب، حالا با عبارتی که در آن دوره نشریات متجدد و اینها چون روحانیت مقاومت کرد تا بالاخره تن داد به اینکه از نشریه

استفاده کند و بعدها از رادیو و بعدها از تلویزیون و حالا از اینترنت، همه علما هم الان سایت اینترنتی دارند، اول مقاومت می‌کنند بعد تن می‌دهند به آن. بحث سر این است که ما اگر موضوع رسانه‌های غیر نشریات مکتوب را، وارد بحث مان بکنیم آن وقت مشکل پیدا می‌کنیم ما، به دلیل اینکه نمایندگان آن طرف به قول خود جناب معادیخواه اولاً نیستند ثانیاً نوارهاشان ممکن است نباشد، حتی پیدا کنیم و اینها. سوم اینکه اگر هم باشد معلوم نیست پاسخ به چه چیزی را دارند می‌دهند، چون اینها می‌رفتند یک طرفه روی منبر و پاسخ مثلاً مجله کاوه را می‌دادند که به صورت مکتوب چاپ شده بود. چهارم اینکه ما چیز مستندی نداریم که اشاره کنیم آنچه که در نوار آمده و اینها جایی منتشر شده که بشود به آن استناد کرد یا نه؟

بنابر این در ستیز بین تجدد و سنت لحاظ به اصطلاح رسانه‌های غیر مکتوب، غیر اول چیزی که ما می‌توانیم ببینیم آن را بتوانیم فرآورده تولیدی‌اش را مورد مطالعه قرار بدهیم و در نتیجه مورد داوری قرار بدهیم وارد کردن در این حیطه به نظر من خیلی دشوار است و داوری در موردش آن وقت دشوارتر خواهد بود. این یک نکته.

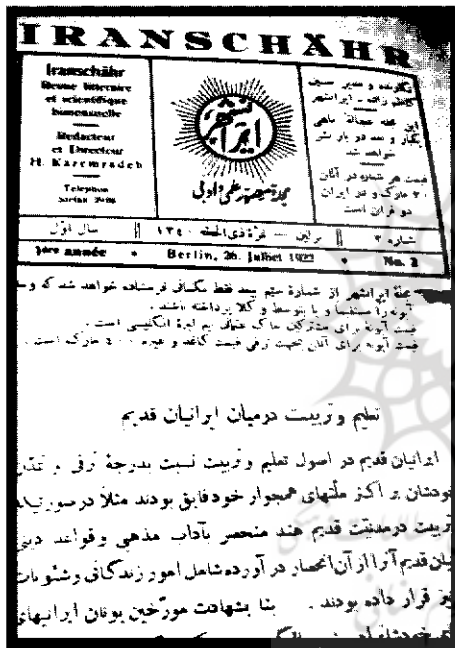


زهرا آقامانی

اما نکته اصلی من. ببینید ما دو مسئله داریم می‌خواهیم تحت عنوان پرسش بعد از آقای گلبن تقاضا می‌کنم. اگر نکته‌ای یا اگر تاییدی می‌کنند فرضیه‌ای که من بهش رسیدم و اینها مطرح کنند استفاده کنیم ممنون می‌شوم. انتشار نشریات در بیرون و انتقال نشریات فارسی زبان به خارج از کشور، من معتقدم،

علت سیاسی دارد. یعنی در فضایی که انقلاب مشروطه قانون مطبوعاتش ماده یک فقط نظامنامه ثبت را به اصطلاح توصیه می‌کند و هیچ قید و بندی برای انتشار مطبوعات و اینها قرار نمی‌دهد نگاه می‌کنیم می‌بینیم صور اسرافیل بعد از سی و چند شماره، ۳۲ شماره منتقل می‌شود به سوئیس. آخه یعنی چه، در فضای مشروطه آن هم. چرا منتشر می‌شود و جالب است بعد از انقلاب مشروطه نیز نفوذ دولت مرکزی ایران در کشورهای خارجی در اثر ارتباطات و به اصطلاح هم‌پیمان‌های بین‌المللی و اینها باعث می‌شود صور اسرافیل بعد در شماره‌های بعدی در سوئیس هم تعطیل شود و اصلاً منتشر نشود و هدف قرار بدهند دهخدا را و بگویند ایشان نباید باشد. یا روح القدس برای چه منتشر نمی‌شود. باز عامل سیاسی و فشار سیاسی است. پس انتقال نشریات به خارج از کشور فضای بسته داخلی را به اصطلاح بازتاب می‌دهد. که اینها مجبور شدند به استثنای پاره‌ای، من دارم بعضی از نشریاتی که خارج از کشور، انجمن‌ها و بازرگان‌های ایرانی و اینها منتشر می‌کردند

آنها را من استثنایم کنم، آنها اساساً نه سیاسی اند نه صاحب تأثیرند و فقط جرایدی مثل روح القدس و ایرانشهر و فرنگستان و صور اسرافیل، اینها خیلی تأثیرگذار بودند، هم روی ادبیات هم روی سیاست. اینها برای چه منتقل شدند؟ عامل سیاسی است. این عامل هم تکرار شده در تاریخ می‌خواهم به این مسئله اشاره کنم. این عامل تکرار شده تا دوره اخیر. اصلاً ما برای چه به ۱۰۰ سال قبل و اینها نمی‌خواهیم برویم. ما بعد از انقلاب روزنامه‌ای داشتیم به نام انقلاب اسلامی، نشریه‌ای داشتیم به نام مجاهد، صرف نظر از ماهیت گروه‌های منتشرکننده، رسانه‌ای صرفاً نگاه می‌کنیم، کار، نمی‌دانم نامه مردم. همه اینها بلافاصله بعد از حوادث دهه ۶۰ منتقل می‌شوند می‌روند به خارج از کشور. روزنامه‌ای منتشر می‌شد به نام انقلاب اسلامی در تبعید، در تبعید



هم می‌گذاره، مجاهد منتشر می‌شود، کار منتشر می‌شه، ایرانشهر منتشر می‌شود، کیهان چاپ لندن منتشر می‌شود و روش می‌نویسد چاپ لندن، نامه مردم وابسته به حزب توده منتشر می‌شود. پس این رویداد تکرار می‌شود. بنابراین در تکرارش هیچ تردیدی وجود ندارد. سوال یک جای دیگر است الان. یکی اینکه چرا ثبات آزادی مطبوعات در ایران همیشه لرزان و خیلی شکننده است که خود جامعه اجازه می‌دهد صور اسرافیل منتشر شود. آقای دهخدا برود ستون خوش را منتشر کند در آن و بعد از ۳۲ شماره می‌گوید ممنوع الانتشار است و اجازه نمی‌دهد. این آقا هم بلند می‌شود می‌رود به سوئیس که اجازه ادامه انتشار بگیرد. آنجا هم

نمی‌شود در اثر هر اتفاقی. این چرایی‌اش را اگر محل بحث قرار بدهیم خیلی قابل توجه است. آن وقت یک جایی خواهیم گفت راه حل پایدار کردن آزادی‌های نسبی‌تر مطبوعات برای پایدارتر کردنشان این است. این یک نکته است.

نکته دوم که سوال من هم هست، این نشریات پس از یک دوره‌ای نوعاً در خارج از کشور توقف انتشار پیدا می‌کنند دلیلش باز چیه؟ خارج از کشور در فضای آزاد، صرف نظر از پاره‌ای نشریاتی که اندکی در اثر محدودیت‌های سیاسی، روابط سیاسی و فشارهای سیاسی، نه بسیاری از نشریات هم مشکلی وجود نداشته در موردشان، الان هم داریم نمونه‌هاشان را و در گذشته هم داشتیم.

اینها انتشارشان را ادامه ندادند، تاثیر گذاری شان رو ادامه ندادند و قطع شده و تبدیل شده به یک آرشيو، یک باکس مورد مطالعه تاريخدانها و اينها قرار گرفته و خداحافظ. من دو علت را برای اين جست و جو کردم. اگر استاد گلبن، مسائل ديگر دوستان ديگر اينها اشاره کنند، ثبت اينها بسيار مهم است. چرا اينها تأثير گذاری شان را ادامه ندادند. خیلی هاشان روی پيدایش انقلاب مشروطه تأثير گذاشتند. ولی جالب است باز ماندند از انتشار خودشان من دو علت را در آن دخالت می دهم. یک تغيير نسل هاست و تغيير گفتمان است که ديگر نشریات و گفتمان نشریات را کهنه می کند اصلا. شرایط فعلی بهترین نمونه است اصلا وقتی نگاه می کنید به نشریاتی که به فارسی در خارج از کشور منتشر می شوند می بینید انگار سال ۶۰ اين دستگاه را پريس کردند بردند جایی و در آنجا فریز مانده، حالا وقتی می آیند نگاه می کنید می بینید همان شعار را، آخرين تصوير، آخرين دیدار یک تبعیدی ایرانی در کشور و وطن به اصطلاح ثبت می مانده ديگر در ذهنش و اين از بين نمی رود از ذهنش و اينها و همواره تلاش می کنند آن را باز تولید بکنند و اينها یک تغيير نسل است. بنابراین که دمه می کنه اين نشریات را و اينها یکی هم عامل سیاسی و تحولات سیاسی است، باز هم که آن نشریه و گفتمان آن نشریه را به لحاظ زمانی و کم و کیف تحولات کشور مبدا عقب می روند، یعنی می بينه فاصله دارد مخاطب هاش را از دست می دهد و در نتیجه از انتشار به دليل ناتوانی برای پاسخگویی به مقتضیات زمانه خودش و اينها باز می ماند و از تأثير گذاری محروم می شود.

معاد يخواه: من فقط مجبورم که، البته وارد بحث نمی شوم فقط می خواهم اين را یادآوری کنم علی الظاهر یک بخشی از صحبت هیچ روشن نشد که منظور چیه. حالا اگر فرصتی پیش آمد، اصلا اين شکلی که آقای شمس الواعظین مطرح کردند اصلا ظاهر احرف من معلوم نشد. حالا اين باشد یک وقتی ديگر بايد توضیح بدهم.

کوهستانی نژاد: خدمت تان عرض کنم بعد از وقت استراحت یک فرصت بسیار خوبی برای بحث هست. اگر آقای گلبن صحبتی داشته باشند، آقای عابدینی صحبتی داشته باشند، بفرمایید آقای گلبن!

گلبن: ده خدا می آید به ترکیه و روزنامه سروش را منتشر می کند و روزنامه سروش را ۲۰ شماره در ترکیه، ۲۲ شماره منتشر می کند و روزنامه استخوان داری هم هست، چه طور در ترکیه آن زمان توانسته آن روزنامه را منتشر کند ولی در سوئیس نتوانسته جای سوال است.

شمس الواعظین: سفارت ایران در ترکیه جلوی سروش را می گیره هان می دانستید؟

گلبن: خوب بعد از ۲۰ شماره، نه بعد از ۳ شماره.

شمس الواعظین: ولی در سوئیس پیشرفته تر.

گلبن: البته کاوه که اصلا استثناست، کاوه یک مقدار زیادی تابع سرنوشت جنگ است.

شمس الواعظین: بله کاوه اصلا در معادلات دیگر است. من با فرمایشات آقای معادیخواه کاملا موافقم. ایشان طرفدار ناسیونالیسم سوسیالیسم هیتر است، اصلا اعلام رسمی می‌کند آن را. کوهستانی نژاد: آقای عابدینی شما صحبتی دارید بفرماید.

عابدینی: عرض به حضورتان بنده کارم تاریخ روزنامه‌نگاری نیست و روزنامه‌ها را هم که گهگاه نگاه می‌کنم صرفا به خاطر مسائل فرهنگی و در درجه اول مسائل ادبی و شعری هست و در درجه دوم مسائل فرهنگی است. مسائل سیاسی در مرحله آخر قرار دارد و خیلی در حوزه بحثم نیست.

چون جنابعالی دیدم که خیلی با دقت روزنامه کاوه را معرفی فرمودید من یک نکاتی را قبلا یادداشت کرده بودم در کنارش هم بعضی مسائل را یادداشت کردم، گفتم شاید بد نباشد عرض کنم خدمت‌تان به نظر می‌رسد که در واقع در حوزه مسائل ادبی و مسائل در واقع تمرکز اگر روی ادبیات داشته باشیم سه تا بحث خیلی مهم در این حوزه در دوره مشروطه و از همان دوره‌ای که این روزنامه‌ها می‌روند به خارج از کشور وارد ادبیات فارسی می‌شود.

یکی از این مباحث در دوره خود مشروطه وجود داشت آن که در دوره مشروطه وجود داشته در واقع خود آفرینش ادبی است. یعنی هم صور اسرافیل و دهخدا و هم شعرای دوره مشروطه مانند عارف و نسیم شمال و کمی دیرتر از آن، حالا آقای گلبن اعتقاد دارند همزمان، ملک الشعرای بهار اینها در واقع دارند آفرینش ادبی می‌کنند، چه در حوزه شعر و نثر و از دوران آن آرمان‌خواهی‌هایی که در دوره مشروطه هست دارند در واقع می‌آفرینید چیزی را، و دیگر توجه نمی‌کنند که آیا باید به زبان فارسی اندیشید، مباحث نقد ادبی، شعر چگونه باید باشد، این مباحث در این دوره در نشریات ایران آن قدر که بعدها مطرح می‌شود اصلا مطرح نمی‌شد. چون همه در واقع دارند به ساختن می‌اندیشند وقتی که نشریات می‌روند به خارج از کشور و از آن آرمان‌خواهی‌های اولیه تا حد زیادی فاصله می‌گیرند آن نکاتی که یکی از دوستان فرمودند که با تحولات منطقه ارتباط دارد من کاملا قبول دارم، ولی آن یکی از دلایل است.

یکی از دلایل هم این است که چون از آن دوره آرمان‌خواهی دارند فاصله می‌گیرند و دیگر می‌بینیم شعرهایی که در این دوره آفریده می‌شد از آن جوششی که در دوره ضد مشروطه هست یک مقدار کاسته می‌شود. شعر آفریده می‌شود ولی از آن جوشش به آن اندازه خبری نیست. بنابراین، مبحث یک مقدار می‌رود تو مباحث نظری، مباحث تحقیقات ادبی و آرام آرام اصلا آن همان فضای گفتمان ادبی هم تغییر می‌کند که ناشی از مسائل سیاسی هست، جناب آقای معادیخواه هم فرمودند. مسائل سیاسی تاثیر مستقیم دارد توی این قسمت یک مبحثی که در واقع مبحث در حوزه شعر مطرح است، هم در خود اینکه شعر فارسی چه جوری باید باشد، به لحاظ محتوا و

درونمایه و زبان و شکل، اینها را مورد بحث قرار می‌دهند، ولی باز هم این قسمت یک کم دیرتر مطرح می‌شود. یعنی آن دوره آغازینی که اینها می‌روند خارج از کشور، به دلیل همان نکته‌ای که آقای کوهستانی فرمودند یعنی تاکید بر هویت ایرانی و در واقع بیشتر جست‌وجو برای پیدا کردن چارچوب‌های هویت ایرانی اینها را می‌کشاند به این سمت که بیایند در خود زبان فارسی تحقیق کنند، چون زبان فارسی در ادوار جلوتر همیشه روی آفرینش ادبی تاکید داشته. فقط یک ۲۰ یا ۳۰ درصدی از ادبا بوده‌اند که روی مباحث نقد ادبی کار می‌کردند. نقد ادبی مادر واقع به تبع زبان عربی خیلی در حاشیه قرار داشته، فقط شعر و جوشش ادبی بوده، ولی مباحث نقد ادبی آن قدر نبوده، یا مباحث تحقیقات لغوی و زبانی نبوده. بیشتر مثلاً لغتنامه‌هایی که نوشته می‌شده در کشورهایی مانند عثمانی یا هندوستان بوده، برای اینکه در واقع آنها که زبان فارسی زبان مادری شان نبوده زبان فارسی یاد بدهند.

اما در این دوره آن مرحله ناخودآگاه ادبی که در آرمان‌گرایان دوره مشروطه بود، در صدر مشروطیت، اینجا جنبه خودآگاهی پیدا می‌کند. این خودآگاهی باعث می‌شود که تقی‌زاده بیاید با آن شدت و حدت زبان فارسی را مورد تحلیل و بررسی قرار بدهد، البته در این دوره اینها در غرب هستند، یعنی یک دلیل دیگر هم می‌شود اینها با غربی‌ها آشنا می‌شوند، پژوهش‌های اینها را می‌فهمند و می‌بینند که ای وای چقدر عقب ماندند. از نولدکه و نمی‌دانم امثال اینها، ادوارد براون و دیگران در راه ادبیات ایران کتاب‌ها آفریدند، معلومات دارند، آگاهی دارند اینها اصلاً خالی‌الذهن‌اند و هیچی نمی‌دانند. یک دفعه متوجه این فقر می‌شوند و قزوینی هم که طلایه‌دار اینها بود و زودتر از اینها به غرب آمده بود اینها را از آن دریچه با غرب آشنا می‌کند و اینها شروع می‌کنند به پژوهش و در واقع ریشه‌های آن ناسیونالیسم جدید ایرانی، شکل جدید در این دوره آفریده می‌شود، این ناسیونالیسم هم یک ناسیونالیسم آزادیخواه است، با آن ناسیونالیسم مستقر دوره پهلوی به نظر می‌رسد جناب معادیخواه زمین تا آسمان فرق می‌کند. این ناسیونالیسم خیلی طبیعی جوشیده در حالی که آن ناسیونالیسم می‌آید استقرار پیدا می‌کند یک چارچوب‌های یک مقدار مصنوعی‌تر را برای خودش انتخاب می‌کند. در حالی که اینها خیلی طبیعی‌تر جوشیده بر اثر نیازهای که آن دوره به لحاظ هویتی، به لحاظ منطقه‌ای بود ایجاد شده و زبان فارسی محور بحث‌های اینها هست که تا مجله فرنگستان ادامه پیدا می‌کند و کشیده می‌شود تا دوره رضاشاهی و بعدها متاسفانه کانالیزه می‌شود و هر چه که کانالیزه بشود و داخل یک چارچوب‌های دولتی قرار بگیرد.

بعدها بحث دیگر مبتدل می‌شود مثل بحث‌هایی که در مجله ارمغان هست، به‌رغم اینکه در یک دوره آرامش نوشته شده متاسفانه از آن انگیزه‌های طبیعی که بهار و تقی‌زاده و قزوینی و بزرگان این دوره داشتند یک مقدار تهی می‌شود و جنبه انجمن ادبی به خودش می‌گیرد که دیگر خیلی ضعیف

می شود من دیگر جسارت نمی کنم .

کوهستانی نژاد: بحث بعدی مان را با مطلبی که آقای رئیس نیا لطف می کنند و ارائه می دهند شروع می کنیم بعد از مبحثی که ایشان ارائه می دهند بحث آزاد را داریم که نظرات آقایان در رابطه با مباحثی که در قسمت اول و چه در قسمت دوم گفته شد بیان کنند . آقای رئیس نیا در خدمت تان هستیم .

نقش آذربایجانی ها در مجله کاوه

رئیس نیا: من از روی نوشته می خوانم . عنوانش هست «مجله کاوه و آذربایجان» و حالا می توانیم بگوییم «نقش آذربایجانی ها در مجله کاوه» . با آغاز جنگ جهانی اول دولت آلمان که در راس دول مرکزی قرار داشت برای بسیج توده های مردمان خاور زمین به منظور بهره برداری از آنها در جهت منافع خود و متحدین اش در برابر متفقین ، مخصوصا امپراتوری های بریتانیا و روسیه که به مدت بیش از یک قرن در ایران سابقه استیلاگری داشتند دست به اقداماتی زد که زمینه سازی برای تشکیل کمیته ملیون ایرانی به ریاست سیدحسن تقی زاده در اواسط نخستین ماه سال ۱۹۱۵ ، یک کم بعد از شروع جنگ در برلین یکی از آنهاست . جلب ملیون و روشنفکران ایرانی کمابیش دارای تمایلات ژرمانوفیلی پراکنده در اروپا و نیز استانبول به این کمیته به دعوت تقی زاده به سرعت عمل شد . در این میان شماری از روشنفکران آذربایجانی که غالب از اعدام های دسته جمعی روس ها و عامل خون آشام شان شجاع الدوله در سال ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ جان به در برده در استانبول زمان حکومت حزب اتحاد و ترقی پناه گرفته بودند دعوت همشهری و هم ولایتی خود یعنی تقی زاده را که مدتی به اتفاق ایشان در استانبول حضور داشته لیبک گفته به برلین مهاجرت کردند . به قولی اولین کسانی که دوره تقی زاده جمع شدند ، یاران قدیمی تبریزی و هم مسلکان حزب دموکرات بودند . به نظر جمشید بهنام آذربایجانی ها که در بین گردآمدگان در اطراف تقی زاده اکثریت داشتند همگی به زبان و ادب فارسی عشق می ورزیدند . اکثر این آذربایجانی های جلای وطن کرده که به منظور کسب استقلال و آزادی میهن خویش به یاری ابرقدرت تازه به دوران رسیده آلمان که برای رسیدن به اهداف خویش شعارهای دل انگیزی مطرح می کرد امید بسته بودند . از مدافعان آرمان مشروطه و از مجاهدان مقاومت مسلحانه تبریز در زیر برق گرد آزادی ایران و نبرد نابرابر با اشغالگران تزاری در دهه اول محرم ۱۳۳۰ بودند که به رغم فشارهای تحمل ناپذیر استبداد متکی به رژیم تزاری و اغواهای تجزیه خواهان هرگز تردید در حقانیت شعار آذربایجان جزء لاینکف ایران است ، به دل راه ندادند . بعضی از تشکیل دهندگان آذربایجان کمیته ملیون برلین و آنهایی که با آن ارتباط داشتند عبارت بودند از اسماعیل امیرخیزی و اسماعیل یکانی از یاران نزدیک سردار ملی ، حیدرخان عمو اوغلی و اسماعیل نوبری از انقلابیون پرشور ، میرزا فضل علی آقا که دارای مقام

اجتهاد و یکی از نمایندگان برجسته آذربایجان در مجلس بود. محمدعلی تربیت، رضا تربیت، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، محمود غنی‌زاده، کریم تاج‌زاده بهزاد و برادرانش، میرزا آقا‌ناله ملت، محمد اشرف‌زاده از جمله روشنفکران آذربایجانی، از آن میان میرزا فضل‌علی آقا که با دانش وسیع و عمیق خود دانشمندی چون محمد قزوینی را که از وابستگان ترکی‌دان کمیته مذکور بوده تحت تاثیر قرار می‌دهد. از همکاران نزدیک تقی‌زاده در انتشار کاوه و عضو «هیات عامله» صحبت‌های علمی و ادبی ایرانیان برلین بود. سخنرانی خود وی تحت عنوان «ادبیات فارسی و تکمیل آن» که در ۱۷ ژانویه ۱۹۱۹ در اداره کاوه ایراد گردید مورد توجه حاضران قرار گرفت. میرزا فضل‌علی آقا سرانجام به علت بیماری در آخر جمادای‌الاول ۱۳۳۹ / ۹ فوریه ۱۹۲۱ در برلین درگذشت. روزنامه کاوه به مناسبت درگذشت وی چنین اعلام تاسف کرد: علاوه بر اینکه یکی از هموطنان مقیم این دیار از هیات اجتماعی ما کم شد تاسف ما مخصوصاً از فقدان یک فاضل و ادیب ایرانی است که دارای نظر روشن و معرفت کامل بوده و در ادبیات عربی و فارسی وسعت اطلاع و تعمق داشت و بدبختانه به واسطه سرگرمی وی به امور دنیوی و سیاست این فضیلت علمی و ادبی که بیشتر اهمیت داشت مجهول و بی‌نتیجه مانده بود. میرزا آقا‌ی‌ناله ملت هم که از روزنامه‌نگاران بنام آذربایجان بود و شهرت خود را به مناسبت انتشار روزنامه ناله ملت در بحبوحه استبداد صغیر در تبریز یافته بود، از جمله جلای وطن کرده‌ها در محرم ۱۳۳۰ به عثمانی بود که در سر راه عزیمت به بغداد که از طرف کمیته مذکور بدان ماموریت فرستاده شده بود در سال ۱۳۳۳ / ۱۹۱۵ درگذشت و در محلی به نام دیر و زور در سوریه به خاک سپرده شد.

محمد اشرف‌زاده هم که کمتر شناخته شده است جزء آذربایجانی‌های درآمد به خدمت کمیته مورد بحثی بود که در او‌اخر رمضان ۱۳۳۳، او‌اسط‌اوت ۱۹۱۵ در نزدیکی صحنه به دست راهزنان کاکاوندی به قتل رسید. تقی‌زاده به مناسبت نخستین سالگرد درگذشت اشرف‌زاده مقاله‌ای به چاپ رساند در کاوه و بعدها نیز در خاطرات خود از وی یاد کرده که چکیده آنها از این قرار است: وی زبان روسی و فرانسه و عربی و مقدمات علوم متداوله را به خوبی آموخته بود و در جراید عدالت، مشفق، آزاد، مشورت و شورای ایران که همه در تبریز نشر می‌شده‌اند و در حبل‌المتین کلکته مقالات متعدد و نیز رسالات مفید درباره اهمیت انتخابات و وضع و جریان آن در ممالکت متمدنه به هنگام انتخابات نمایندگان مجلس در تبریز و ارومیه چاپ و منتشر کرده در دوره محاصره تبریز در جزء فرقه سوسیال دموکرات بوده در ارومیه تاسیس نموده، سرانجام به دنبال درگیری با نیروهای اشغالگر روسی ناگزیر از فرار از ایران شده در زمان اقامت چند ماهه در استانبول که مقارن بود با جنگ بالکان رساله کوچکی به نام «عصر حاضر دن بیر گپراگ» یعنی ورقی از قرن حاضر، به همان مناسبت به زبان ترکی عثمانی منتشر ساخته و از استانبول رخت اقامت به پاریس کشیده،

در آنجا مقالاتی به امضای آذری در جریده فرانسوی مجله عالم اسلامی می‌نوشته و در عین حال به همت دو سه نفر از ایرانیان روزنامه فارسی ایرانشهر را که البته غیر از ایرانشهر برلین بود به مدت دو سال در پاریس منتشر می‌کردند که وی محور عمده آن بوده است. از قرار معلوم جمالزاده که از یاران اشرف‌زاده بود و قصه دشمن خونی خود را در تابستان ۱۹۱۵ در بغداد نوشته به وی نشان داده بوده، جمالزاده داستان دوستی خاله خرسه خود را که حکایت کشته شدن یک جوان مرد ایرانی به دست یک روس نابکار است با الهام از مرگ دوست صاحب شور اندیشه و قلم خود نوشته است. یکی از نخستین اقدامات کمیته ملیون ایرانی در زمینه فرهنگ، تاسیس مجله کاوه بود که نخستین شماره‌اش همان‌طور که فرمودند ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۴، ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ یعنی حدود یک سال

بعد از رسیدن تقی‌زاده از آمریکا به برلین و در هنگام او جگیری جنگ جهانی (جهانگیر) اول که در آن مقدمه شماره اولش می‌نویسد که غرض توپ و چکاچاک شمشیر جای ولوله نطق‌ها و خطابه‌ها و سریر قلم دنیای متمدن را گرفته بود منتشر شد. تقی‌زاده موسس و مدیر مجله کاوه درباره انتشار آن چنین گفته است، روزنامه کاوه را بنا کردیم که روزنامه‌ای سیاسی بر ضد دشمنان آلمان و برای استقلال کامل ایران به تقویت آلمان بود، مخارجش را هم آلمانی‌ها می‌دادند. دوران شش ساله و سه ماهه انتشار کاوه با توقف‌های هر از گاهی کوتاه‌مدت توأم بوده و به دو دوره کاملاً متفاوت تقسیم می‌شود.

دوره اول یا قدیم که تا ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۷ / ۱۵



اوت ۱۹۱۵ ادامه یافته و ۳۵ شماره از آن را در بر می‌گیرد و با سیاست آلمان که ضمن آنکه تأمین‌کننده مخارج مجله و ناظر بر انتشار آن بود به نظر ناشران آن متحد بالقوه ایران در برابر دشمنان تاریخی‌اش به شمار می‌رفت هم‌نویی داشت و آشکارا از آلمان و متحدش عثمانی در جنگ جانبداری می‌کرد. خود تقی‌زاده در مقدمه دوره دوم یا جدید که در حدود ۵ ماه پس از توقف انتشار دوره اول شروع به انتشار کرده، درباره دوره مذکور چنین نوشته است: روزنامه کاوه در زمان جنگ پیدا شد و به شکل یک روزنامه سیاسی تاسیس شد که غرض عمده از نشر آن در ابتدا تقویت معنوی بود به آن دسته از وطن‌پرستان ایرانی که به عقیده آنها در جنگ بین‌المللی گذشته حسیات و منافع ایران در آن

طرفی بود که با روش دشمن بی‌امان ایران می‌جنگید روزنامه کاوه زاینده جنگ بود و لذا روش این روزنامه نیز با موقع جنگ تناسب داشت (آن دوره اولش) وی در همان مقدمه از تغییر ارسال روش مجله که خود آن را روزنامه می‌خواند سخن می‌گوید و خاطر نشان می‌کند که کاوه جدید نسبتی با کاوه سابق نخواهد داشت و مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود. لیکن کاوه قدیم کاملاً جنبه سیاسی داشت و بیشتر به اخبار جنگ و پیروزی‌های آلمان و جنایات روس و انگلیس در ایران و چگونگی فعالیت ملیون ایرانی و دولت موقت کرمانشاه می‌پرداخت و گاهی هم مقالات ادبی در آن به چاپ می‌رسید در حالی که کاوه جدید تبدیل شده به یک مجله ادبی تاریخی که تنها سرمقاله‌های آن به مسائل اجتماعی و سیاسی ایرانی می‌پرداخت.

خطوط عمده برنامه‌ای که برای دوره اخیر مجله در نظر گرفته شده بود عبارت بودند از:

ترویج تمدن اروپایی در ایران، جهاد بر ضد تعصب، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولی بر آن و خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران.

کاوه در موارد مذکور به ویژه در مورد اخیر که به نحوی با موضوع این مقاله ارتباط دارد کوشش مداوم داشته است و در این زمینه به ویژه به مورد اخیر که به نحوی با موضوع این مقاله ارتباط دارد کوشش مداوم داشته است و در این زمینه به ویژه به آذربایجان نامیده شدن جمهوری تاسیس شده در بهار ۱۳۳۶/۱۹۱۸ حساسیت نشان داده. البته پیش از آن و همزمان با اعلام نام مذکور بسیاری از مطبوعات داخلی، با درج مقالاتی نسبت به نامگذاری مورد بحث واکنش نشان داده بودند، با درج مقالاتی نسبت به نامگذاری مورد بحث واکنش نشان داده بودند، که آقای کاوه بیات اکثر یا شاید همه آنها را که در فاصله اوایل ربیع‌الاول ۱۳۳۶ / اواخر سال ۱۹۱۷ نزدیک به دو هفته پس از مطرح شدن نام جمهوری جدیدی که بایست در آینده تاسیس شود در مجله مورخ ۲۳ صفر ۱۳۳۶ / ۹ دسامبر ۱۹۱۷ روزنامه «آجیق سوز» ارگان مطبوعاتی حزب مساوات تا واسط ذی‌قعدة ۱۳۳۷ / ۱۲ اوت ۱۹۱۹ یعنی این مقالاتی را که آقای بیات جمع‌آوری کردند این دوره را دربر می‌گیرد. یعنی ۱۴ ماه و نیم پس از اعلان موجودیت جمهوری آذربایجان در ۱۷ شعبان ۱۳۳۶ / ۲۸ مه ۱۹۱۸ منتشر شده بودند در کتاب «آذربایجان در موج خیز تاریخ» گردآوری کرده‌اند.

مجله کاوه که در زمان تاسیس جمهوری آذربایجان دوره سیاسی و جنگی خود را می‌گذرانده برخلاف اکثر مطبوعات داخلی به هر علت هیچ واکنشی در برابر آن نشان نداد و مدتی پس از فروکش کردن کارزار اعتراضات به حادثه مذکور بود که سیدحسن تقی‌زاده بانوشن مقاله آذربایجان و قفقاز در شماره ۵ و ۶ دوره جدید کاوه که در اول رمضان ۱۳۳۸ / ۲۱ مه ۱۹۲۰ منتشر شده یعنی نزدیک به دو سال پس از اعلان جمهوری آذربایجان مخالفت خود را با نامگذاری فوق، با وجود آنکه مناسبات دوستانه نزدیکی با محمدامین رسول‌زاده رهبر مساوات، حزب حاکم جمهوری

نوبنیاد داشت با ارائه دلایلی اعلام کرد و آن فقره را بلاشک اثر یک سوءنیت و بلکه سوءقصد از طرف معلمین عثمانی این مملکت یعنی جمهوری آذربایجان که مشاق و استاد موسیقی سیاست و اداره آن شده بودند دانست و با وجود مناسبات دوستانه‌ای که با رهبران حزب اتحاد و ترقی، حزب حاکم دوران جنگ جهانی اول که مسوول کشاندن عثمانی به آن جنگ خانمانسوز بودند داشت و اخبار پیروزی‌های عثمانی در جبهه‌های جنگ با طرق بزرگنمایی خاصی در کاوه منعکس می‌گردید از معلمان عثمانی مذکور به عنوان «دسته خام خیالی» یاد کرد که همان بلندپروازی‌ها و مالیخولیاهایی موهومی را که اسباب خرابی مملکت خودشان شد در قفقاز و ماورا خزر و قازان و عظ و تبلیغ می‌کردند، بعد هم ضمن اشاره به اعتراضات اولیه روزنامه‌های باحس ایران و محافل سیاسی و دولتی و ملی به اسم گذران مذکور، از فروکش کردن تدریجی موج اعتراضات یاد شده سخنی می‌گوید و اظهار شگفتی می‌کند که همان جراید و نشریاتی که خودشان را به اسم آذربایجان می‌نامند و رفته‌رفته ایالت آذربایجان را مجبور می‌شوند به لفظ آذربایجان ایران معرفی بکنند و بالاخره پیشنهاد می‌کند که بجاست ایرانی‌ها به مملکت مورد بحث کمافی السابق قفقاز بگویند. تقی‌زاده ۳ ماه پس از آن هم با نوشته مقاله‌ای تحت عنوان اسم‌گذاری تازه به ولایت قدیمه که در شماره مورخه ذی‌حجه ۱۳۳۸ / ۱۶ اوت ۱۹۲۰ کاوه به چاپ رسیده به تغییر داده شدن نام آذربایجان به آزادیستان به واسطه رهبریت حزب دموکرات آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی بی‌آنکه از آزادیستان نام برده شود به طور پوشیده انتقاد شده است. می‌دانیم که در حدود سه هفته پس از آغاز قیام خیابانی در فروردین ۱۲۹۹ یعنی در ۱۶ اردیبهشت ۲۶ آوریل ۱۹۲۰ ظاهراً به مناسبت فداکاری‌های خارق‌العاده‌ای که آذربایجان «در راه آزادی» کرده بود و احیاناً در باطن به علت نام‌گذاری جمهوری مذکور به ایالت آذربایجان تغییر داده شد. بنابراین تغییر نام آذربایجان به آزادیستان در حدود ۲۵ روز قبل از انتشار مقاله نخست تقی‌زاده که مورد بررسی قرار گرفت اعلام شده بود لیکن شاید خبر آن به هنگام تحریر مقاله مذکور به اطلاع ایشان نرسیده بوده است. در هر حال مقاله «اسم‌گذاری تازه به ولایت قدیمه» نزدیک به چهار ماه پس از تغییر نام آذربایجان که دو شماره از کاوه در آن فاصله منتشر شده بود در شماره ۸ منتشر گردیده است که خود تامل‌انگیز می‌نماید. وی در این مقاله پس از اشاره به اینکه آذربایجان از عهد هخامنشیان تا امروز جزء لاینکف ایران است و از عهد اسکندر کبیر آذربایجان نامیده می‌شود به لحنی طنزآمیز می‌نویسد که آذربایجان اینک از اسم قدیم خود بیزار شده و چند نفر از سیاسیون بزرگ! محله حکم آباد و مارالان پس از تبحر در اعماق علم تاریخ و لغت صلاح در آن دیدند که اسم قدیم را منسوخ کردند و یک کلمه تازه‌ای اختراع کرده و ایالت قدیم ایران را بدان بنامند. دلیل آن ظاهراً آن است که یک مملکت دیگری در خاک قدیم ایران اسم این ایالت ایران را دزدیده و تصاحب کرده و صاحب

مدال بدون قیل و قال و مرافعه از راه سلامت طبع و شکسته نفسی! لعنت بر شیطان گفته است و نام دیگری برای خود اخذ می نماید: تقی زاده، پس از ذکر مطالبی تصمیم مذکور را نتیجه سیاست عوام دانسته است بعد هم با اظهار تأسف از تداوم شورش در چند سال گذشته در آذربایجان، سرزمینی که یک روزنامه آلمانی اخیراً یعنی احیاناً در نیمه اول سال ۱۹۲۰ در باره اش نوشته بود که آنجا جنت الهی بوده و از بهشت عدن چندان دور نیست. ناگفته نماند که کمال خجندی هم گفته بود از بهشت خدای عزوجل تا تبریز نیم فرسنگ است. چند سال پیش هم مقاله ای که به گمانم در ساندی تایمز به چاپ رسید جای عدن با حدود کندوان اسکو تطبیق گردید و به دنبال انتشار آن یک گروه فیلمبرداری استرالیایی به منظور تهیه فیلمی بر اساس همان مقاله به تبریز و اطراف آن سفر کردند.

در هر حال تقی زاده سپس خاطر نشان می کند که «آذربایجان بلاشک خدمات مهمی بر مشروطیت

ایران کرده و مستحق همه گونه ترقی و نوازش است، ولی اهالی آنجا هم باید قسمتی از مسوولیت عمومی سیاست و وطن را در عهده شناخته، مشکلات باریک مملکتی را از نظر وسیعی و افق لهنی ملاحظه کنند و قرنطینه سیاسی رودخانه اردن را محکم نگاه داشته، مرض وخیم و تب و بائیماوران اولی را که حمله عصبانی آن، اقوام مختلف و عوام را



به جان یکدیگر و قتل علم اطفال و زنان انداخته، به خاک مقدادی ایران راه سرایت ندهند...» بخش های نقل شده از مقاله مذکور و ادامه آن حاکی از مخالفت پوشیده تقی زاده، دستکم با جوهری از قیام خیابانی و نگرانی او از سرایت جنگ های خونین و فاجعه بار ارمنی و مسلمان در قفقاز به ایران است. وی در پایان مقاله خود قول داده است که «شماره آینده شرحی در تاریخ آذربایجان و عدم تاثیر استیلای سلجوقیان و مغول در روح و نژاد و رنگ ملی آن برای مزید توضیح درج» شود.

لیکن در شماره بعد تذکر داده شده که مقاله راجع به آذربایجان را که در شماره گذشته وعده داده بودیم در این شماره درج کنیم بدبختانه به واسطه تنگی جا ممکن نشد.

با این همه مقاله موعود در هیچ کدام از شماره های آن که سرانجام پس از انتشار شماره ۵۹ خود با انتشار «ورقه فوق العاده» کاوه در تاریخ ۳۰ ماری ۱۹۲۲/۹ حمل / فروردین ۱۳۰۱ برای همیشه تعطیل شد منتشر نگردید. ناگفته نماند که محمود غنی زاده سلماسی از همکاران نزدیک تقی زاده

در انتشار کاوه در جلسه هفتم «صحبت‌های علمی و ادبی ایرانیان برلینی» که در تاریخ ۳۰ هـ ۱۹۱۹ در دفتر کاوه برگزار شده درباره آذربایجان کنفرانس داده است.

بعدها صفحاتی از کتاب چاپ نشده تاریخ آذربایجان تألیف وی در مجله ایرانشهر که در حدود ۳ ماه پس از تعطیل شدن کاوه به همت سیدحسین کاظم‌زاده ایرانشهر تبریزی به مدت چهارسال در همان شهر برلین انتشار یافته و با وجود داشتن تفاوت‌های مشخصی با کاوه از جهاتی ادامه آن به شمار آمده، در تاریخ ۲۴ عقرب / آبان ۱۳۰۲ به چاپ رسیده است. جز آن کتاب حدوداً ۳۰۰ صفحه‌ای چاپ نشده و پروفیسور یوزف مارکوارت درباره آذربایجان هم در شماره مورخ ۲۴ میزان / مهر ۱۳۰۲ برای آنکه پاسخی به تبلیغات و تلقینات عثمانی‌ها داده شود معرفی و ترجمه صفحاتی از آن در همان شماره درج شده است.

مارکوارت درباره اثر خویش یعنی آذربایجان هم به تفصیل تحت عنوان یک کنفرانس علمی درباره آذربایجان در شماره مهر ۱۳۵۰ ایرانشهر مندرج است.

اقداماتی که برای ترجمه و چاپ اثر مذکور به عمل آمد عقیم ماند. متأسفانه هیچ‌کدام از دو اثر مذکور بعدها هرگز چاپ و منتشر نشد.

مجلات کاوه و ایرانشهر دربردارنده مقالات و مطالب دیگری نیز در ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با تاریخ و فرهنگ ایران و آذربایجان هستند که بررسی آنها مجال گسترده‌تری را طلب می‌کند.

علل کوتاهی عمر جراید فارسی اروپا

کوهستانی‌نژاد: خسته‌نباشید، ممنون از بحثی که داشتید، البته در رابطه با آذربایجان و اسم‌گذاری و اینها مباحثی هست که اگر بشود مطرح کرد جای خود دارد ولی اگر حضار موافق باشید برگردیم به ادامه بحث‌هایی که دوستان مطرح کردند و من فقط برای اینکه نمی‌خواهم وقت را بگیرم فقط سوال مطرح می‌کنم، سوالی که آقای شمس‌الواعظین مطرح نمودند خوب بود. تا حالا جلساتی که تشریف می‌آورند و ابعاب بحث‌هایی که باز می‌کنند خوب می‌شود بحث را راه انداخت، من فقط یک چیزی به ذهنم آمد برای اینکه اگر می‌خواستیم ادامه بدهیم اگر خاطرتان باشد در مورد میرزا ملکم‌خان و روزنامه قانون که داشتیم کار می‌کردیم شماره ۷ قانون که درمی‌آید بعدش دیگر این روزنامه شخصیت حقوقی‌اش را در لندن از دست می‌دهد و تبدیل به نوعی اعلامیه و شب‌نامه می‌شود. چرا این کار می‌شود همان موقع در اسناد هم ما داریم که اعتراض می‌کند سفیر ایران به دولت انگلیس که این آقا در این نشریه دارد فحش به دولت ایران و پادشاه ایران می‌دهد، طبق روابطی که ما داریم باید جلوی این گرفته شود. اگر در ایران هم به ملکه الیزابت فحش بدهند، فوری جلوش را می‌گیریم ما. در شماره‌های روح‌القدس، ببینید در روح‌القدس که در ایران چاپ

می‌شد و صوراسرافیل، (الان وارد بحث نمی‌شوم با اینکه خیلی دوست دارم صحبت کنم چون به جایش ما می‌رسیم زمینه‌هایش را بررسی می‌کنیم) ما آن شماره‌هایی که در اروپا چاپ می‌شد را صحبت می‌کنیم در آن شماره‌ها چه صوراسرافیل و چه روح القدس بعدش خیلی فحاشی به دولت ایران می‌شد، خیلی شدید می‌شود، چرا؟
شمس الواعظین: استبداد صغیر بوده دیگر.

کوهستانی نژاد: نه من از جهت دیگر می‌خواهم بگویم نمی‌خواهم طرفداری یا ضدیت کنم، ببینید آنجا سوئیس است، اروپاست، آنها هم یک روابطی دارند با ایران، این نیست که شما در کشوری و ایستید به پادشاه یک کشور دیگر فحش بدهید بعد هم بگویند مسئله‌ای نیست بفرمایید، چون آزادی هست. اندازه و حد آزادی را می‌دانند، بین فحاشی و چیز. چرا در ترکیه توانست (در استانبول) این شکل بگیرد؟ برای اینکه آن موقع اگر خاطرتان باشد مقدمات مشروطیت در استانبول داشت شکل می‌گرفت و همه چیز زوار در رفته بود. وقتی که می‌روند تو سوئیس این اتفاق می‌افتد. به نظر من یکی از عللی که این دو نشریه نتوانستند در آنجا ادامه پیدا کنند برای این است که پادشاهان رفته بود آنجا اروپاست و ایران و عثمانی نیست، نمی‌توانند هرچی دلشان خواست بگویند، ولی چرا فکر کنیم بعدها ما هیچ نشریه سیاسی نداریم در اروپا که ادامه بدهد ولی نشریه ادبی داریم، نشریه فرهنگی داریم. شاید - ببخشید من این را می‌گویم چون دوستان، بزرگان اینجا نشستند، - شاید به دلیل اینکه کسانی آنجا بودند تمرین اینکه فاصله بین سیاست، کار سیاست و کار تندروی را داشته باشند نداشتند، برای همین نمی‌توانستند این کار را بکنند، کشیده می‌شدند به مفساد، ببخشید من شروع کردم ولی دوستان دیگر، آقای گلین، آقای صفری شما نظراتی اگر دارید در رابطه با مباحثی که مطرح شده، به خصوص سوالاتی آقای شمس مطرح کردند، مباحثی که مطرح می‌کنند خیلی خوشحال می‌شویم که استفاده کنیم.

ماجد صفری: از حضور در جلسه خیلی استفاده کردیم. در پی فرمایش شمس الواعظین علت اصلی تعطیلی روزنامه‌های فارسی زبان در خارج از کشور مان فشار سیاسی بود که حکومت‌های وقت وارد می‌آورد و جلوی ادامه فعالیت اینها گرفته می‌شد. ولی خوب در مورد صوراسرافیل، یکی از علت‌های عدم موفقیت در ادامه انتشارش که شماره ۳ به بعد منتشر می‌شده - همان طور که جناب استاد گلین فرمودند - یکی از مشکلاتشان این بود که در سوئیس امکان چاپ وجود نداشت و در پاریس چاپ می‌شد. یکی از مشکلات این بود و یکی دیگر از مشکلات خارج از آن فشارهای سیاسی که مقدمتا عرض کردم مشکل مالی بود که برای انتشار صوراسرافیل ایجاد شد.

کوهستانی نژاد: آقای شمس! مباحثی که اینجا مطرح شد چند تا بودند آقای طاهر احمدی دوست داریم شما با توجه به شناختی که از فضای آن موقع دارید و (روی اسناد کار کردید، کتاب‌های

زیادی دارید) ما خیلی دوست داریم اگر نظراتی در رابطه با مباحث دارید لطف می‌کنید. خیلی ممنون.

طاہر احمدی: من فقط در مورد همین چیزی که آقای شمس الواعظین فرمودند غیر از مسئله سیاسی یک چیزی هم بود به اصطلاح فشاری که از داخل بر آن اهل فکر و روزنامه‌نگاران به لحاظ اعتقادی می‌آمد یعنی این را توی بیشتر اسناد و این جور چیزها آدم ملاحظه می‌کند حتی من یک هجونا‌مه‌ای را خواندم از همین آقای منزوی (منزوی معروف) که داخل کشور نتوانسته بود این را چاپ کند حالا صرف نظر از اینکه درست است یا غلط است، به اینهاش کار نداریم، یک هجونا‌مه‌ای بود سوای هجونا‌مه دیگران، خوب این را اینجا نمی‌توانست چاپ کند مجبور بود در خارج از کشور چاپ کند و در همان موقع در همان حول و حوش مشروطه یک سری اسناد ما داریم طبق آنها، این یهودی‌ها را خیلی اذیت می‌کردند، می‌ریختند توی خونه‌هاشان اموالشان را غارت می‌کردند یا اجازه نمی‌دادند جشن بگیرند، در داخل اجازه نداشتند که این حرف‌ها را منعکس کنند، چون به هر حال این کسانی که منشا این تهاجمات بودند به هر حال نفوذی داشتند، اینها مجبور بودند که این اخبار را در خارج از کشور یا در روزنامه‌هایی که در لندن و پاریس و اینها منتشر می‌شد منعکس کنند که بعد در وزارت خارجه در آرشیو وزارت خارجه هست که بعضی از این کنسولگری‌ها همان گزارشاتی را که از آنهاوند، از همدان در مورد همین هجوم به یهودی‌ها رفته آنجا چاپ شده، اینها را برای دولت ایران دوباره منعکس می‌کردند که آقا اینجا دارند اینجوری می‌کنند. یک فکری بکنید اینجا دارند علیه کشور که اقلیت‌های مذهبی در فشارند و اینها. می‌خواهم عرض کنم که علاوه بر این مسئله سیاسی این قضیه هم هست که شاید یک مقدار به اصطلاح کمتر بهش توجه شده. بیشتر اسنادی را به ما نشان می‌دهد تا آن متن خود روزنامه‌هایی که منتشر می‌شده فراوانست.

یکی دیگر هم باز مسئله اخذ تمدن غربی بود، حالا از یک جهت دیگر ما نگاه کنیم، یک موقعی کتاب «الایام» طه حسین که درآمده بود ترجمه‌ای مرحوم خدیو جم منتشر کرد، آنجا نشان می‌دهد که خیلی جالب است که شاید امثال تقی‌زاده یا امثال طه حسین که می‌آید «مستقبل فی المصر» را می‌نویسد شاید اینها زیاد تقصیر نداشتند. خود طه حسین می‌گوید وقتی ما می‌رفتیم در الازهر درس می‌خواندیم استاد به جای اینکه بیاید بگوید سلام می‌گفت یا ایها الغنازی و بعد درس را شروع می‌کرد، خوب من رفتم آنجا دیدم، بعد که از الازهر می‌آید و می‌رود دانشگاه می‌گوید استاد آمده بود مثلاً چه جوریه آن‌ور به چه صورته. بعد می‌آید یک روزی طی می‌شود در مصر هم همان حرفی را که تقی‌زاده در ایران زده بود ایشان هم در مستقبل همین را می‌گوید، یا یک مصاحبه‌ای خود جناب شمس با مهندس بازرگان کرده بودند که ایشان هم می‌گویند روز اولی که ما رفتیم توی آن رستورانی که می‌خواستیم غذا بخوریم یک جمله‌ای نوشته بودند که مفهوش همان چیزی بود

که ما در احادیث دیده بودیم که موقع غذا خوردن مثلا درست غذا بخورید، یک چنین چیزهایی، خوب می‌گویم شاید اینها واقعا تقصیری نداشته‌اند اگر با یک دید دیگری نگاه کنیم امثال تقی‌زاده یا کسانی که در مصر بودند یا مثلا خود متفکرینی که در ایران بودند حالا با این دید اینکه اینها خودباخته شده بودند و غربزده بودند نگاه نکنیم می‌بینیم شاید زیاد تقصیر نداشته‌اند، از جمله خوب مقالاتی که توی این مجله‌ای که آقای ایرج افشار درمی‌آورد راهنمای کتاب، سال ۴۵ یک ویژه‌نامه‌ای برای خود تقی‌زاده درآورده بودند بعد از مرگش. من الان خاطر م نیست که چه کسی این را نوشته بود که این چیزی هم که نوشته بود درست بوده یا نه، می‌گفت این تقی‌زاده اینقدر خودباخته شده بود چون دیده بود که فرانسوی‌ها سر غذاشان مثلا یک لیوانی شراب می‌گذارند، تقی‌زاده هم همین کار را می‌کرد منتهی نمی‌خورد خودش اعتقاد داشت، نمی‌خورد و می‌گفت درست نیست ولی این لیوان همیشه سر غذاش بود، تا این حد مخالفین جلو رفته بودند که خودباختگی امثال تقی‌زاده را نشان بدهند. من می‌خواستم بگویم که این نکته را هم در نظر بگیریم شاید یک مقدار دیدمان عوض شود.

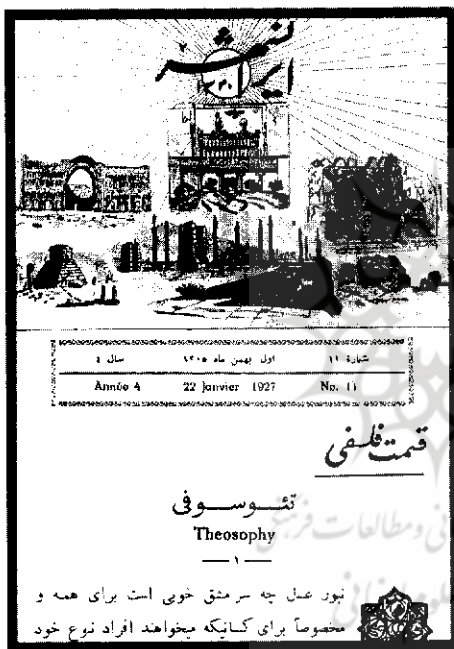
کوهستانی‌نژاد: خانم مولایی قرار بود که سر مقاله‌های کاوه را کار کنند که متأسفانه نتوانسته‌اند. خانم فراهانی ۴ جلد کتاب در مورد دادگاه‌های مطبوعاتی دارند خوشحال هستیم در خدمت‌شان هستیم. خیلی دوست داریم نظرات‌تان را راجع به مباحثی که مطرح شد، مخصوصا مباحثی که دوست‌مان آقای احمدی مطرح کردند چیز خاصی اگر هست روشن کنید.

خانم فراهانی: خیلی خوشحالم که در این جلسه دعوت شدم و خیلی استفاده کردم. منتهی خیلی دوست دارم که بیشتر در فضا قرار بگیرم اول و بعد صحبت کنم. یک مطلبی هست آقای شمس یک سوالی کردند. من فکر می‌کنم که یکی از این سوال‌ها را خودشان به خوبی پاسخ‌های می‌دانند و فقط اینجا طرح مسئله کردند. چرا نشریات به این وضع گرفتار می‌شوند؟ شاید خیلی لازم نباشد که ما بیاییم آن زمان‌ها را خیلی تفحص و کنجکاوی کنیم. چی بوده، چی نبوده و بعد نتیجه چی شده. شرایط فعلی کشور خودمان هم می‌تواند یک نمونه‌ای از آن زمان باشد ما بیاییم نگاه کنیم ببینیم وضعیت مطبوعات خودمان در حال حاضر چه جور است و چرا نشریات نمی‌توانند موفق باشند. چه در داخل و چه در خارج. پاسخی که می‌توانم برایش بگویم این است که همیشه حاکمان و دولتمردان از نقد کردن، از اینکه مورد انتقاد قرار بگیرند فراری بودند فکر می‌کنم اگر ما اول بتوانیم آسیب‌شناسی جامعه‌مان را به خوبی تبیین و بیان کنیم که چه بلایی مثلا سر جامعه ایران آمده، خیلی راحت می‌توانیم در ادامه آن به این پی ببریم که واقعا این بلایی که سر مطبوعات نازل شده از چی بوده، چرا بوده و برای چی، متشکرم.

کوهستانی‌نژاد: خیلی ممنون آقای خبازی شما که با کتاب‌های تاریخی سروکارتان هست اگر

لطف می‌کنید نظر خاصی چیزی هست در رابطه با مباحثی که هست بفرمایید.
 خبازی: من خیلی در بحث نبودم و از حضور استادم [رئیس نیا] هم اطلاع نداشتم. فقط یک سوالی
 برای من مطرح شد درباره فرموده‌های استاد خواستم بینم نگاه سران فرقه در تبریز واقعا همان
 چیزی بوده که تقی زاده می‌گفت. یعنی تبدیل شدن آذربایجان به آزادیستان کار چند نفر محدود
 بود؟ یا یک اندیشه‌ای هم بود پشت سر آن؟

کوهستانی نژاد: من یک چیزی را تکمیل کنم، خوب شد ایشان این را مطرح کردند. ببینید سوالی
 که برای خود من هم پیش می‌آید این است که تقی زاده به اسم اشکال گرفت یا به تفکر. شما بهتر
 از بنده می‌دانید که در سال‌های بعد یک تفکر آمد جایگزین شد در دوره رضاشاه که آذربایجان و



اهالیس همه فارس بودند از دم که بعد زبان ترکی
 را یاد گرفتند این تفکر، چون من آن مطلب را
 خواندم که شما گفتید احساس کردم با اسم
 مشکل داشت. این را من هم...

رئیس نیا: من اولاً در مورد سوال جناب آقای
 شمس یک نظری داشتم حالا عرض کنم.
 مسئله تعطیل این، یعنی مجلات و روزنامه‌ها و
 مطبوعاتی که در خارج از کشور چاپ می‌شدند
 مخصوصاً در آن برهه اولاً یک مسئله تاریخی
 است، فرض کنید ما در دوره استبداد یعنی
 پیش از مشروطه روزنامه‌های برون مرزی را،
 مطبوعات برون مرزی را داشتیم که مطالبی
 که اینجا نمی‌توانست خواه ناخواه آنجا چاپ
 می‌شد.

ولی وقتی مشروطه شروع شد و فضا باز شد ما می‌بینیم که فروکش کردند آن مطبوعات خارجی
 یا به مسائل ادبی و این جور مسائل پناه بردند و خواه ناخواه مسائل سیاسی می‌توانسته در داخل، البته
 گاهی هم خیلی تند همون طور مثلاً مثل روح القدس و اینها مطرح می‌شد. ولی باز وقتی استبداد
 صغیر شروع شد مثلاً امثال دهخدا و اینها دیگر قلم‌شان را برداشتند رفتند اولش سوئیس بعدش
 آمدند استانبول و اینجا و آنجا کار می‌کردند و بلافاصله بعد از اینکه مجلس دوم باز شد باز همان‌ها
 هم فروکش کردند و اینها برگشتند و آمدند ایران. منتهی نسل هم همانطوری که اشاره شد عوض
 شده بود، یعنی فرض کنید دهخدا بعد از آنکه به ایران برمی‌گردد بیشتر به مسائل ادبی و بنیادی و

این جور چیزها می پردازد و دیگر ما در دوره مجلس دوم می بینیم که ایشان حتی مثلا جزء اعتدالیون هست تا دموکرات ها باشد.

و اما در مورد تعطیل شدن این چند تا مجله مثل کاوه یا مثلا ایرانشهر و کاوه و فرنگستان و اینها عرض شود که اول ما دیدیم که کاوه اصلا شرایط سیاسی یعنی آلمانی ها مشخصا تقی زاده را دعوت کردند آنجا و این هم تحت نظر آنها و با کمک مالی آنها کار می کرد، حتی می گوید که من اول پول کمی خواستم آمدند گفتند اگر خیلی زیاد هم می خواستی این پول را به شما می دادند، غیر از اینها آن طرف هم به مجله ای که به زبان عربی برای اتحاد اسلام چاپ می شد آلمانی ها همان پول را می دادند یعنی اینها می خواستند با آن تبلیغات شان جای ارتشی را که در شرق نداشتند پر کنند. حتی خود کاوه گو اینکه چاپخانه کاویانی هم زمانی تلاش می شود که به وجود بیاید مدت ها در چاپخانه دولتی آلمان چاپ می شده و کاویانی بعدها هست که در خدمت انتشار کاوه غیر سیاسی قرار می گیرد، حالا وقتی کاوه غیر سیاسی می شود دیگر آن وقت دست و بالش باز است و دیگر دولت آلمان و امپراتوری آلمان هم متلاشی شده، سرمایه خارجی نیست و اینها خودشان این را در می آورند و سر پای خودش است، منتهی خوب بعد از جنگ ما می بینیم مطبوعات آن دوره همه شان دنبال یک مشت آهنی، یک مرد نیرومند هستند که همه شان این را می کنند، مخصوصا نامه فرنگستان اینها هم آن که آن نامه فرنگستانی ها بوده، آن انجمن ایران نوچی بود، آنها اصلا خواسته هاشان را دیگر وقتی سردار سپه می آید اینجا و به قدرت می رسد و آنها می آیند برنامه شان را به اطلاع شان می رسانند این هم می گوید شما بنشینید سر جای خودتان، رضاخان می گوید من اینها را همه اش راموبه مو انجام می دهم. بعدش از طرف دیگر رضاخان اینجا قدرتی یافته که مثلا یک روزنامه پیکاری که به دنبال اینها در می آید، دیگر حتی برای بستن آن تیمورتاش را می فرستد آلمان یا خود ایرانشهر که دنباله کار کاوه را گرفته حتی با شدت ایرانی گری و خیلی ناسیونالیسم تندی دارد، از یک طرف باز می گویم همان مرد نیرومند به وجود آمده از طرف دیگر هم از نظر تورمی که در آلمان به وجود آمده بود دیگر اصلا امکان ادامه فعالیت نمی شد، این است که یک صفحه ای اینجا گشوده می شود که خواه ناخواه آن صفحات دیگر ما می بینیم یا به زور سیاست یا به هر دلیل بسته می شود. بعدش این سوالی که دوست مان فرمودند، پرسیدند این مسئله. من فکر می کنم که در شرایط بعد از جنگ جهانی اول آشفتگی ای که در کشور وجود داشته جنبشی که در آذربایجان شروع می شود می دانیم که شیخ محمد خیابانی جزو یا حداقل می شود گفت در مجلس دوم از هواداران حزب دموکرات ایران بوده و در آن دوره حتی حزب دموکرات قبل از آنکه شروع به فعالیت بکند بعد از سرکوب ها یعنی بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ اینها شروع می کنند بار دیگر حزب را سازماندهی می کنند، منتهی اینها فرض کنید همان دوره خارج از ایران مثلا در یک

روزنامه‌ای به نام «تفلیس سکی دموسکی» که در تفلیس چاپ می‌شده به زبان روسی متهم می‌کند جنبش خیابانی را به تجزیه‌طلبی و می‌گوید این می‌خواهد با آن بالا، آذربایجان که آنجا هم ۱۹۱۸ چیز شروع شده بود اینها می‌خواهند با هم یکی بشوند. خیابانی و اینها اصلا شعار اصلی شان طرح «آذربایجان جزو لاینفک ایران» به عنوان یک شعار در حقیقت مرکزی برای شان درمی‌آید. وقتی این مسئله هست فرض کنید یک شعبه‌ای از حزب دموکرات که در باکو هم بوده که آنها کاملا پیروی می‌کردند از خط مشی‌ای که در آذربایجان جنبش خیابانی راه می‌برد آنها هم می‌آیند آنجا روزنامه‌ای به نام «آذربایجان جزء لاینفک ایران» را درمی‌آورند، ۱۳ شماره. منظورم این است که آنها یعنی خود جنبش خیابانی یک جنبش دموکراسی‌خواهی بود. یعنی اینکه مثلا آدم بیاید بگوید که اینها تجزیه‌طلبی و اینها داشتند درست نیست، اما مسئله برخورد تقی‌زاده، اول آنجا که از حکم آباد اسم می‌برد همان زمان‌هایی است که کسروی با خیابانی و اینها همراهی دارند و بعد از آن است که اینها کنار زده می‌شوند. من فکر می‌کنم اینها هم که بعد از آن همیشه ما می‌بینیم که کسروی، تقی‌زاده را جزو کبوتران دو برجه می‌داند و همیشه می‌زند و می‌کوبد، یک قسمتش آن است، یک قسمت دیگر هم واقعیت این است که ما اگر یک کم فاصله بگیریم با یک دیدی نگاه کنیم می‌بینیم که این می‌گوید که بابا آذربایجان خیلی خدمت‌ها کرده به ایران ولی دیگر قرار نیست که هر مسئله‌ای پیش می‌آید اینها بیایند و خودشان بخواهند مسائل ایران را حل کنند. این را خیلی ظریفانه و مخصوصا این مسئله آن مرض ماورا قفقازی که مطرح می‌کند من فکر می‌کنم که مخالفتش با این سیاستی که در آذربایجان پیش آمده بود دقیقا همان را می‌خواهد بیان کند. چون آن می‌گوید که دیگر این مردم آذربایجانی‌ها این همه در مشروطیت زحمت کشیدند، دیگر قرار نیست همه این مسائل را اینها حل کنند. من فکر می‌کنم برخورد تقی‌زاده از این بابت بوده.

کوهستانی نژاد: خیلی ممنون. استاد گلبن نظر خاصی اگر دارید بفرمایید.

گلبن: درباره این فحاشی که شما فرمودید می‌گویند وقتی روح القدس را بردند در باغ‌شاه و محاکمه‌اش می‌کردند، محمدعلی شاه شخصا آمده بود پشت در اتاق ایستاده بود. از روح القدس هر چی سوال می‌کردند یا فحش می‌داد یا جواب نمی‌داد بعد این مرد را روی تابه داغ نشانندند و نگاهش داشتند که ازش اقرار بگیرند باز هم ساکت نمی‌شد. به علت اینکه آن موقع هم در روزنامه‌اش بعضی موقع‌ها بعضی مقاله‌ها را می‌بینید در لفافه فحش می‌دهد توجه فرمودید حالا اگر در خارج هم در آن یک شماره‌ای که چاپ شده اشاره کرده خصلتش بوده بالاخره نمی‌شده جلوی‌ش را بگیرد.

کوهستانی نژاد: نظر خاصی دارید در مورد مسائلی که بحث شد، در مورد توقیف و اینها؟ گلبن: نه به علت اینکه آنجا دهخدا امکانات مالی نداشت، کسی هم ازش حمایت نمی‌کرد. یک

کسی بود که مویداالسلطنه نام آن هم به هر حال، چون قبلا در دستگاه دولتی بودند آمدند از طریق سفیر ایران جلوی کارشون را گرفتند دیگر، اگر هم مویداالسلطنه می توانست کمک مالی بکند جلوش را گرفتند و نگذاشتند کمک کند به این دلیل تعطیل شده است.

کوهستانی نژاد: خوب خیلی ممنون. دوست داریم بحث ادامه پیدا کند. شمس الواعظین: من یک نکته ای داشتم، در رابطه با وارد کردن به اصطلاح رسانه غیر مکتوب، غیر نشریات و اینها در مرجع شناسی مطبوعات ایرانی و رسانه های ایران مطرح کردم، یک قیدی البته توش می گذارم. ببینید ما الان «کاوه» را بررسی می کنیم بعد «فرنگستان» را بررسی می کنیم. بعد روح القدس و اینها، بررسی محتوایی اگر بخواهیم بکنیم اینها گاهی محتوای شان پاسخ به یک چیزهایی است «که به صورت» شفاهی در فرهنگ دهان به دهان یا فرهنگ منبر روحانیت یعنی آن سوی جبهه، نمایندگان سنت، مطرح می کردند، می آمده منتشر می شده، بدون حق داشتن به اصطلاح پاسخگویی برای آن طرف در آن نشریه. ما به لحاظ انصاف پژوهشی باید وقتی برسیم به یک چنین مرحله ای باید بگوییم این ارزیابی ما به دلیل فقدان استدلال ها و دلایل و آرمان ها و بحث ها و نگاه ها، هرچی آن سوی به اصطلاح دیدگاه ها ناقص باقی خواهد ماند. یعنی یا معلق است یا ناقص است حداقل قضاوت، قضاوت منصفانه ایجاب می کند که این گفته شود، من بحثم بعد از این بود که اگر ما بخواهیم به اصطلاح از این فراتر برویم و بگوییم که خوب به دلیل اینکه ناقص است ارزیابی ما و پژوهش ما، بنابراین متوقف کنیم و برویم سراغ رسانه های دیگر تا بتوانیم پژوهش مان را کامل کنیم. این به لحاظ روشی اصلا غلط است، دچار مشکل می کند ما را. به دلیل کم بودن و غیر شناسنامه دار بودن آن مرجعیت ها.

ببینید روح القدس، فرنگستان، صوراسرافیل، یک نشریه دارای یک قطع مشخص جلوی ما هست ولی منبر و بحث هایی که روی منبر صورت می گرفته و افرادش را، اصلا نامعلوم است، نامشخص است. تازه امروزه دیگر نمی توانید شماروی نوار استناد کنید هیچی. اینقدر شبیه سازی می کنند صداها را که می شود نمی شود، ولی آثار مکتوب را هیچ کاری نمی شود کرد. لذا وارد کردن رسانه های دیگر، من حالا کار ندارم به مرجعیت های سنتی، حتی مرجعیت های مدرن حتی تلویزیون، رادیو اگر بخواهیم اضافه کنیم، خوب من می گویم چرا رسانه سینما را شما نادیده می گیرید؟ خوب این یک بحثی است دیگر. سینما وقتی متولد شد در ایران بخش زیادی از مفاهیم مدرن را تبدیل به یک فرآورده سمعی بصری کرد و اثر بیشتری گذاشت. من فکر می کنم مثلا فیلم قیصر آقای مسعود کیمیایی اثر بیشتری گذاشت تا بسیاری از آثار مکتوب. فرض کنیم اصلا اسم می آوریم محمود دولت آبادی، چون آن عدالت پنهانی که قیصر در پی آن بود در سیستم دادگستری ایران پیدا نمی کرد، رفت در خارج از آن سیستم دنبال اجرای عدالت بود. این را به تصویر کشید

و خیلی هم به اصطلاح رونق گرفت اصلا سینمای مدرن استارت خورد. آنجا با قیصر و اینها، می‌خواهم بگویم، آن وقت سوال من این است که چرا ما رسانه سینما را مطرح نمی‌کنیم؟ بعد نکته دیگری مطرح می‌شود آقای گلبن می‌گویند رسانه کتاب را ما نادیده گرفتیم، اصلا این وسط. بنابراین ما یک جایی باید حد یقف‌مان را روشن کنیم. حد یقف ما نشریات مکتوب و عمدتاً تاثیر گذار و تاثیر پذیر از محیط‌های اجتماعی داخل و خارج است و من استفاده کردم از دوستان و نقدهایی که شد و دیدگاه‌هایی که مطرح شد.

یک چیزی می‌خواهم اضافه کنم به آن نکته با توجه به حرف‌های خانم فراهانی. ببینید من خیلی علاقه مندم شخصی، علاقه مندم فقط و فقط عامل سیاسی پشت سر بسته شدن و توقیف مطبوعات یا مهاجرت و تبعیدشان نباشد. چرا؟ چون من کننده این کارم. یعنی اصلا عامل سیاسی را شما حذف کنید، تاثیر گذاریش را می‌گویم، نشریات را هر چند آزاد، حتی آزاد، بگذارید، من یک بار در شورای امنیت ملی بحث مطبوعات و نگرانی‌های موجود در مورد مطبوعات و اینها بود این بحث را کردم و گفتم که این شوکی که وارد می‌شود به جامعه، این آب پشت سد را با فشار منتقل می‌کند به این ور می‌خواهد و خالی کند خودش را حکومت‌ها باید این دوره گذار فشار تخلیه آب انباشته شده پشت سد را تحمل کنند و قول بهتون می‌دهم آنجا گفتم، بهتان قول می‌دهم فشار آب اینقدر پایین می‌آید چون می‌شود سطح آب بعد از سد و هم سطح ما قبل سد می‌شود. به امید یک قطره چکانی هم شما از دریچه چشم خواهید دوخت نخواهد آمد، به دلیل این هم سطح شدن آب مانده پشت سد و این سوی سد. این دوره را بگذرانید خواهید دید بسیاری از مطبوعات خود به خود همدیگر را به لحاظ رقابت حرفه‌ای حذف خواهند کرد. که این در تاریخ کمتر دیده می‌شود. من سعی کردم دوستان را تحریک کنم که عامل دیگری را هم بیاورند، اضافه کنند بهش. فقط عامل سیاسی وجود ندارد.

نکته‌ای که اشاره شد در مورد صورت اسرافیل در سوئیس اصلا عامل مالی بود. عامل سیاسی نبوده، عامل دیپلماتیک از طریق سفیر ایران، فرانسه از طریق سوئیس عامل دوم بود. یک نهاد مطبوعاتی پول می‌خواهد، فرصت می‌خواهد و توان می‌خواهد و نمی‌دانم اینها، اصلا نمی‌شود شوخی کرد با این عامل، ما نادیده‌اش می‌گیریم هی در جست‌وجوی عوامل خارج از بدنه خود نهادهای مطبوعاتی و اینها می‌گردیم چرا می‌گوییم این عامل را هم ببینیم. این یک نکته آموزنده‌ای است هم برای آیندگان و هم در تفسیر رویدادهای گذشته اینکه ما تک عاملی نبینیم رویدادهای جامعه ایران را و هنگام بررسی مطبوعات ایران تک عاملی اگر ببینیم نگران کننده می‌شود. چرا؟ برای اینکه یک اعتماد به نفس کاذب ما دیدیم به نسل بعدی که آقا تنها عامل تهدیدات فقط این را نگاه کن، سیاست است هیچی دیگر نیست. نه به حیبت نگاه کن، نه به توان اقتصادی نگاه کن، نه

به اسپانسرهای مالیت نگاه کن، نه به آگهی‌ها نگاه کن. هیچی نگاه نکن، فقط و فقط عامل تهدید سیاسی را نگاه کن. خوب این اعتماد به نفس کاذبی پیش می‌آورد یک. دو، هنگام نگاه به تاریخ یک تفسیر غلطی ما از تاریخ خواهیم کرد که این عامل سیاسی صرفاً بوده، صدر در صد اینها بوده که منجر به تعطیلی و توقیف مطبوعات بوده حال آنکه یک... نمی‌دانم، یک باران زودرس باعث می‌شود که ناپلئون که در همه جنگ‌ها پیروز می‌شده در واترلو شکست بخورد، این یک عامل خیلی تصادفی و ناشناخته و اینها از مبدا می‌روند به یک کشور به اصطلاح مهاجرت پذیر، اقدام به انتشار یک نشریه‌ای می‌کنند، آرمان به اصطلاح به سوغاتی برده خودشان می‌برند آنجا تبلیغش می‌کنند، کشور مبدا که کشور مادرشان هست تحولاتش همچنان به چرخه بسیار وسیعی تداوم پیدا می‌کند تا آنجا که از سقف گفتمانی نشریه‌ای که در خارج داره منتشر می‌شود فراتر می‌رود. نمونه‌اش را ما هم اکنون داریم می‌بینیم بسیاری از نشریات خارج از کشور، ایرانی عقب‌تر از نشریات داخلی ایران هستند در یقه‌گیری دولت، در انتقاد از دولت خیلی عقب هستند. اصلاً آنها هم تعجب می‌کنند، فکر می‌کنند که این سوپاپ اطمینان است، می‌گویند رژیم دارد می‌دهد، سوپاپ اطمینان داده ما خارج از کشور دعوت می‌شدیم می‌گفتند شما فرستاده رژیم هستید که عمرشان را زیاد کنید. یعنی ببینید فاصله نسلی و گفتمانی که شکل می‌گیرد موجب می‌شود آن گفتمان به دلیل عقب افتادگی از پیشرفت‌های کشور مبدا، کشور مادر و اینها، آرام‌آرام تاثیر گذاری خودش را در میان مخاطبان و در نتیجه در میان مولدان آن فرآورده از بین برود، کاهش پیدا کند تاثیر گذاریش و خود به خود از بازار انتشار و اینها بازماند، این عامل را هم بهش توجه کنیم بد نیست. از اینکه به عریضم توجه کردید سپاسگزارم.

کوهستانی نژاد: خسته نباشید. آقای معادیخواه مبحث آخر را شما تکمیل بفرمایید.

معادیخواه: در واقع من تقاضایم این است که دقت شود در بحث‌هایی که می‌شود ما اینجا نمی‌خواهیم کسی را محکوم کنیم یا حاکم کنیم بحث این است که بشناسیم فراتر از بحث تعصب، ستایش و ستیز، که نوعاً ضربه می‌زند. می‌خواهیم ببینیم چیه قضیه. یک یادگاری که از قلم یک عده‌ای مانده برای نسل‌های بعد وقتی با نگاه تاریخی می‌خواهد بهش نگاه شود، نه با نگاه سیاسی و اینها، این شرایطی دارد. حالا ما در کاری که می‌کنیم امکان دارد که به بخشی از این شرایط بتوانیم برسیم، ممکن است نتوانیم برسیم. وقتی بحث می‌شود که کاوه ادبیاتش این است که وقتی دعوت می‌کند به فرنگی شدن، دعوت به فرنگی بودن مطلق می‌کند، بحث این نیست که تقصیر دارد یا تقصیر ندارد. می‌خواهیم ببینیم آیا در آن موقعی که فرض کنید گروه آقای تقی‌زاده دعوت به فرنگی بودن مطلق می‌کردند گفتمان دیگری بوده که غیر از این می‌گفته یا نه. فرض کنید مثلاً مدرس هم همین را می‌گفته یا آن چیز دیگری می‌گفته؟ طبعاً وقتی می‌خواهیم این متن

را بازش کنیم و بشناسیم اگر از گفتمان‌هایی که آن موقع بوده شناختی داشته باشیم در مقایسه این گفتمان‌ها با هم بهتر می‌توانیم این را بشناسیم. اگر چنین شناختی نداشته باشیم خوب بخشی از معرفت حاصل می‌شود بخشی هم حاصل نمی‌شود. در واقع ساده‌انگاری است که آدم بگوید خیلی خوب حالا همین الان نگاه می‌کنید هرچی الان نگاه می‌کنیم هرچی الان هست آن موقع هم بوده، مقایسه زمان‌ها و مکان‌ها با همدیگر هم کمک‌کننده است هم منحرف‌کننده. یعنی بخشی از چیزهاشان مشترکند با هم، بعضی چیزهای شان هم از هم جدا و متفاوت هستند. اینکه بالاخره فرض کنید کاوه در مورد اتفاقی که برای آذربایجان می‌افتد دو سال بعد عکس‌العمل نشان می‌دهد این را تا فضا را بشناسیم، مثلاً اگر فرض کنیم عثمانی آن قضیه را می‌خواهد عثمانی هم متفق‌الکمان

است، آن موقع بالاخره عثمانی با آلمان است، پول این را هم آلمان دارد می‌دهد تقی‌زاده ناگزیر باید رعایت کند سیاست آلمان را در عکس‌العمل‌هایی که دارد. خوب حالا آیا همین هست عامل یا همین عامل نیست. این را تحقیق باید جواب بدهد، اما اگر شناسیم چنین فضایی را، خوب نمی‌توانیم این متن را باز کنیم. یعنی الان خیلی دنبال هم هستیم مدتی است، ما یک کاستی اساسی داریم این است که در بحث تاریخ فاقد روش‌شناسی هستیم. این نقص هم مربوط به همه است. یعنی مربوط به یک گروه خاص نیست. مربوط به جامعه ماست. بالاخره حوزه تاریخ ما فاقد روش‌شناسی است. روش‌شناسی را به عنوانی یک تخصص هنوز ما نپذیرفته‌ایم.

روزگار هر سوس در ایران (مجموعه - شماره ۱۰)

هنرمند

ما و نظم مرتجع بلوری

این مقاله در شماره ۱۰ مجموعه «روزگار هر سوس در ایران» در سال ۱۳۸۰ چاپ شده است.

ایران و بحران اقتصادی دنیا

در این مقاله به بررسی وضعیت اقتصادی ایران در مقایسه با بحران‌های جهانی پرداخته شده است. نویسنده به تحلیل علل رکود و راهکارهای احتمالی می‌پردازد.

در این مقاله به بررسی وضعیت اقتصادی ایران در مقایسه با بحران‌های جهانی پرداخته شده است. نویسنده به تحلیل علل رکود و راهکارهای احتمالی می‌پردازد.

در بحث روش‌شناسی یک فصلش مربوط به روزنامه است. یعنی مثلاً فرض کنید اگر ۵۰ تا بحث محوری اساسی داریم یک بحث اساسیش مربوط می‌شود به اینکه بالاخره روزنامه از وقتی پیدا شده چه تحولاتی در علم تاریخ اتفاق افتاده و برای اینکه ما از روزنامه استفاده کنیم در تاریخ چه کارهایی باید بکنیم، چه کارهایی باید نکنیم. کتاب مستقل در این زمینه نوشته شده یعنی به اصطلاح فقط موضوع کتاب این بحث است بحث روزنامه است. خوب این در واقع بحث‌هایی که مطرح می‌شود الان لزوماً نمی‌توانیم کار خودمان را متوقف کنیم ببینیم که مثلاً فلان جا آقای تقی‌زاده دارد با یک احساساتی داد و فریاد می‌کند که اوای به حال ملتی که عوام حاکم باشد، فلان بشود، این

که پشت این اصطلاح آخی که گفته می‌شود و این دردی که هست، پشتش چیه، این در واقع ما تا جنگ دو گروه را شناسیم و ویژگی‌های این جنگ را شناسیم این «آخ» را نمی‌توانیم بفهمیم چیه. حالا ممکن است ما بتوانیم در تحقیق به آنجا برسیم، ممکن است نرسیم. خوب اگر نرسیدیم این را به عنوان یک بایسته پژوهش می‌گذاریم و می‌گوییم بالاخره ما تا اینجا آمدیم اگر یک روزی کسانی نتوانستند این کار را بکنند به هر حال کاوه یک بعدش، یک بعد قابل توجهش هم در مسائل فرهنگی هم در ادبیاتش یک بعدش این است که بالاخره نمایندگی می‌کند آن خطی را که می‌گویند موفقیت ایران در فرنگی شدن مطلق است. این بالاخره لزوماً باید این را جزو ویژگی‌های کاوه در میان بگذاریم، بعد ببینیم. . . .

حالا بحث این است که بالاخره آیا در آن موقع همین گفتمان بوده یا گفتمان دیگرش نفی مطلق بوده یا بین نفی مطلق و این نسخه صادر کردن مطلق بین این دو تا یک خط دیگری هم بود، این در واقع در شناخت کاوه لازم است. این که بالاخره تقی‌زاده آن موقعی که در ایران بود بیشتر به طرف انگلیس می‌چربید گرایشش به هر حال در این غربی‌هایی که هستند ولی یک دفعه سینه‌چاک مطلق هیتلر شد. خوب بالاخره این جزء ویژگی‌های تقی‌زاده است این است که ما نمی‌توانیم فقط کاوه را ستایش کنیم، بالاخره مثبت‌های کاوه را باید ببینیم، این را هم باید ببینیم، اگر نبینیم ناقص است. یعنی اگر بخواهیم حاصل بحث‌ها را در بیاوریم. ما می‌خواهیم یک بحثی درباره کاوه بکنیم که فقط ستایش باشد خوب نیست. باید خوب این که نیاز به هزینه کردن و وقت تلف کردن ندارد خوب می‌شد مداحی کرد، ما می‌خواهیم جامع و کامل ببینیم مسئله را. آن وقت یک بعد کاوه هم نادیده گرفته شد و در این نشست اشاره‌ای به آن نشد. اطلاعات خوبی است که در مورد سه دوره مجلس در این مجموعه هست. یعنی شاید جزء منابع کم شاید باشد که در مورد دوره اول و دوم و سوم مجلس اطلاعات دقیقی دارد، چون بالاخره خود آقای تقی‌زاده درگیر بوده و اسم همه و کلای این سه دوره در کاوه آمده که حالا خودش یک بعد دیگری است.

کوهستانی‌نژاد: خسته نباشید. در هر صورت یک جلسه دیگری از نشست و بررسی تاریخ مطبوعات تمام شد. من فکر می‌کنم بحث علمی یکی از نتایجش این باشد که آدم سوالاتش بیشتر می‌شود، نکاتی که باید تمرکز کند بیشتر می‌شود و دقایق بیشتری را می‌گذارد برای فکر کردن در مورد آن موضوع. ان‌شاءالله که بتوانیم در جلسات آینده هم در خدمت دوستان باشیم و در مورد مطبوعات داخل ایران شروع کنیم به بحث کرد.



پڙهه ښكاره علمونو انساني و مطالعاتو فرېښتې
پرتال جامع علمونو انساني